

توضیحات در باره کتاب بدیع (بخش دوم)

تألیف عبدالحمید اشراق خاوری

به اهتمام وحید رأفتی

در دفتر پانزدهم سفینه عرفان (ص ۵۱۸ - ۴۹۰) پس از درج شرحی مختصر در باره کتاب بدیع و کیفیت نزول آن از قلم جمال اقدس ابهی بخشی از توضیحات جناب اشراق خاوری در باره بعضی از اسامی، اصطلاحات و اشارات مندرجه در صد صفحه اول آن کتاب منیع به طبع رسید و نسبت به نشر بقیه یادداشت‌های آن جناب در شماره‌های بعدی سفینه عرفان اظهار امیدواری شد.

حال در سطور ذیل توضیحات جناب اشراق خاوری در باره مندرجات صد صفحه دوم (صفحات ۱۰۱ تا ۲۰۰) کتاب بدیع را مندرج می‌سازد و نکات ذیل را در باره توضیحات مزبور به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند:

همه اسامی، اصطلاحات و اشارات مندرج در کتاب بدیع به وسیله جناب اشراق خاوری شرح و بسط نیافته و توضیحات ایشان عمدتاً منحصر به موارد و مطالب مهم‌تر مندرج در کتاب است.

نحوه عرضه توضیحات در سطور ذیل آن است که ابتدا شماره صفحه کتاب بدیع طبع آلمان (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثان، ۲۰۰۸ م) را مندرج می‌سازد و بعد از خطی مورب شماره صفحه کتاب بدیع به خط جناب زین‌المقربین را که در ۴۱۲ صفحه به سال ۱۲۸۶ هـ ق/ ۱۸۷۰ م کتابت شده و به سال ۱۹۹۲ م عیناً در پراگ (طبع Palm Zero) تجدید طبع گشته عرضه می‌دارد و بعد از این ارقام فقره مندرج در کتاب بدیع را نقل نموده و سپس توضیحات جناب اشراق خاوری را در ذیل هر فقره مندرج می‌سازد. همه مطالبی که در پرانتز بعد از توضیحات ایشان درج شده و نکاتی که در گوشه به متن توضیحات آن جناب اضافه گشته، از این عبد است تا عمدتاً مآخذ و مطالبی مفصل‌تر را در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهد.

مشخصات جامع همه کتاب‌هایی که فقط عنوان آنها در این توضیحات مذکور شده، در پایان مطالب در بخش کتاب‌شناسی عرضه گردیده است.

امید و طید چنان است که نشر این توضیحات به درک روشن‌تر مندرجات کتاب مستطاب بدیع مساعدت نماید و انتشار بقیه آنها در شماره‌های بعدی سفینه عرفان امکان‌پذیر شود.

همین‌طور جای امیدواری است که انتشار این توضیحات به منزله مقدمه‌ای برای تحریر و تنظیم قاموسی جامع در باره مندرجات کتاب بدیع محسوب شود و به انتشار مطالعات دقیق‌تر و وسیع‌تر در باره آن سفر منیع منجر گردد.

وحید رأفتی

۲

۱۰۱/۴۹ - متغمّسین بحر معانی

فرورفتگان - غوطه‌وران

۱۰۲/۵۰ - احدی به تفصیل آن مطلع نه الا نفسان

در الواح الهیه مسطور است که در اوایل حال به واسطه کثرت اعداء وجود مقدّس جمال قدم جلّ ذکرة در طهران مورد هجوم اعداء بود و بیم آن می‌رفت که آسیبی به هیکل مبارک برسد لهذا ملا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد و جناب میرزا موسی کلیم پس از تحصیل اجازه از محضر ابهیی، یحیی را سپر بلا قرار دادند و حضرت اعلی، توقیعی به نام یحیی ارسال فرمودند تا انظار اعداء از جمال ابهیی به شخص دیگر متوجه شود و هیکل اطهر محفوظ بمانند و از این موضوع فقط دو نفر خبر داشتند یکی ملا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد و دیگری جناب کلیم. ملا عبدالکریم در سال ۱۲۶۸ ه. ق در مذبحة کبرای طهران به شهادت رسید و جناب کلیم در ارض اقدس صعود فرمود.

بعدها معرضین بیان که از سبب اصلی نزول توقیع حضرت نقطه اولی به نام یحیی بی‌خبر بودند آن توقیع را بهانه کرده و یحیی را وصی بیان خواندند و از جمال قدم اعتراض نمودند. جمال مبارک جلّ ذکرة در این مقام می‌فرمایند که ای معرضین، شما از اصل امر و علت اصلیة نزول توقیع مبارک به نام ازل اطلاع ندارید و فقط دو نفر از این ماجرا خبر داشتند که یکی به شهادت رسید و دیگری را شما معرضین به کذب نسبت می‌دهید.

(حضرت بهاء الله در لوح نصیر که در مجموعه الواح، ص ۱۷۴ به طبع رسیده چنین می فرمایند:

«... اَوَّلَ این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس واحد منهما
الذی سمی باحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوی و الآخر
الذی سمی بالکلیم کان موجوداً حینئذ بین یدینا...».

برای ملاحظه شرح شهادت جناب ملا عبدالکریم قزوینی مشهور به میرزا احمد به تاریخ شهدای امر - وقایع طهران، ص ۳۱۰ - ۲۵۹ مراجعه فرمایید. شرح احوال جناب میرزا موسی کلیم در تذکرة الوفاء، ص ۹۱ - ۸۸ مندرج است.

۱۰۲/۵۰ - جمیع اسماء الهی را به او راجع فرموده اند

مقصود میرزا اسدالله دیان خوبی است که در توقیع صادر از قلم حضرت اعلی جل ذکره مقام عظیمی برای او تعیین و جمیع اسماء الهی را به اسم الله الدیان راجع فرموده اند و شرح آن در کتاب بدیع [ص ۵۰ - ۱۰۲/۵۱ - ۱۰۴] مندرج است.

(شرحی از احوال جناب دیان در کتاب نفحات ظهور حضرت بهاء الله، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۶۸ مذکور است. و نیز نگاه کنید به ذیل «حرف ثالث مؤمن به من یتظهر الله» در رحیق مختوم، جلد اول).

۱۰۲/۵۰ - عبد حاضر لدی العرش

مقصود میرزا آقا جان خادم الله کاشی است که کاتب وحی بوده و شرح احوالش در این کتاب در محل خود مندرج است.

(در باره میرزا آقا جان خادم الله جناب اشراق خاوری شرحی نوشته اند که در مجلد دوم کتاب رحیق مختوم در ذیل «کاتب وحی الهی» مندرج است. و نیز نگاه کنید به

اسرارالآثار، ج ۵، ص ۱۹۶-۱۹۴ و ضمیمه شماره یک در کتاب **نفحات ظهور حضرت بهاءالله** (ج ۱) و **اسرارالآثار**، ج ۳، ص ۱۷۰-۱۹۶).

۱۰۳/۵۰ - هجرت

مقصود هجرت جمال قدم جل جلاله از بغداد به سلیمانیه کردستان است که مدت دو سال به طول انجامید و در اواخر کتاب ایقان بدین معنی تصریح شده است.

(جمال قدم در کتاب ایقان، ص ۱۶۶ چنین می فرمایند:

«...این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم، عیون جاری بود و از قلمم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت. و با این بلائی نازله و رزایای متواتره، فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود. زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ماسوی غافل...».

برای ملاحظه شرح جزئیات سفر حضرت بهاءالله به سلیمانیه به فصل بیست و یکم کتاب **بهاءالله شمس حقیقت** مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به نصوص مبارکه در باره ایام کردستان در **امر و خلق**، ج ۲، ص ۲۷۰-۲۷۳ و مطالب مندرجه در ذیل «جبال کردستان» در **رحیق مختوم**، جلد اول و مندرجات کتاب **عنقای بقا در قاف وفا**

۱۰۳/۵۰ - میرزا محمد

نوکر ازل میرزا یحیی بود و از مردم مازندران بود که در اوقات غیبت جمال قدم جل جلاله در سلیمانیه یحیی ازل میرزا محمد را به آذربایجان فرستاد تا میرزا اسدالله دیان خویی حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله را به قتل برساند. دیان از آذربایجان به

بغداد آمد و بالاخره میرزا محمد در بغداد او را به قتل رسانید و یحیی ازل خطاب به دیان در ورقی به قول خود آیاتی نوشته بود و دیان را به قتل تهدید کرده بود، بقوله سوف يظهر محمد من الغمام و يضربك انشاء الله بالسيف و فتواي قتل ديان را در المستيقظ وغيره مندرج ساخته است.

(شرح اقدام میرزا محمد مازندرانی به کشتن جناب دیان خویی در فصل بیست و دوم کتاب بهاء الله شمس حقیقت مندرج است. و نیز نگاه کنید به کتاب قرن بدیع، ص ۲۶۰-۲۵۹).

۱۰۴/۵۱ - کاظمین

شهری است در جوار بغداد که مزار شیعیان است و مرقد مطهر حضرت امام موسی کاظم، امام هفتم شیعه و مرقد مطهر امام جواد محمدتقی امام نهم شیعه در آنجا است و از راه تغلیب آن دو نفس مقدس را کاظمین خوانند و نام آن شهر هم کاظمین است و امروزه به بغداد وصل شده و آباد و معمور و اهل آن اغلب اثنی عشریه هستند.

(جناب اشراق خاوری در باره کاظمین در یادداشتی دیگر چنین نوشته اند:

کاظمین - کاظمیه

از شهرهای عراق عرب و امروز به بغداد متصل است و محل توجه شیعیان است زیرا دو نفر از ائمه اطهار در آنجا مدفون هستند: یکی حضرت موسی الکاظم امام هفتم و دیگری امام محمدتقی، امام نهم و قبورشان دارای گنبد و بارگاه است. در دوران جمال قدم جل جلاله که در بغداد بودند جمعی از احباء در کاظمین بودند و از جمله حاجی عبدالمجید کازرونی پدر عبدالوهاب شهید که در کاظمین دکان کوچکی داشت و شیعیان او را خیلی اذیت می کردند و حضرت عبدالبهاء شرحی در باره روحانیت و استقامت او فرموده اند. این عبدالمجید همان است که در لوح حکماء که

به اعزاز فاضل قاینی، نبیل اکبر در عکا نازل شده نام او را ذکر فرمودند: «... اذکننا فی العراق فی بیت من سمی بالمجید...»

سید محمد اصفهانی دجال نیز در کاظمین به فساد و فتنه مدتی مشغول بوده و شرح آن را در گادپاسزبای [God Passes By] حضرت ولی امرالله جل سلطانہ فرموده‌اند.

(شرحی در باره کاظمین در مجلد دوم کتاب رحیق مختوم نیز مندرج است. در لوح جناب ورقا که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته و به تاریخ ۲۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۱ ه. ق / ۱۸۸۴ م مورخ می باشد چنین مذکور است:

«الله الحمد فرج الهی بعد از شدت رسید ... در ایام توقّف در زوراء در اول ورود عراق علماء و معارف آن ارض نزدیک نمی آمدند چه که حرف‌های بی معنی از اعجام آن ارض اصغاء نموده بودند. باری، اوهاماتی سبب سدّ و منع شده بود که خرق و کسر آن به نظر بسیار مشکل می نمود، و لکن مشی حقّ جلّ جلاله به قسمی بود که در مدّت قلیله جمیع اعیان از علماء و امراء و سایرین توجّه نمودند. امر به مقامی رسید که ابناء ملوک هم در آن ارض کمال خلوص را اظهار می نمودند. در کاظمین علیهما السلام مخصوص زیارت تشریف می بردند، به جامع هم گاهی و در ایام مصیبت سید الشهداء روح ما سواه فداه بشأنی ظاهر که گویا آثار آن مصیبت کبری در یوم الله مبعوث شده ...».

برای ملاحظه شرحی مفصل در باره کاظمین به دایرةالمعارف تشیع (ج ۱۳، ص ۴۷۳ - ۴۷۵) مراجعه فرمایید.

عبارت منقول از لوح حکماء در صفحه ۴۳ کتاب مجموعه الواح مندرج گشته و تمام لوح مزبور در صفحات ۵۳ - ۳۷ این کتاب به طبع رسیده است).

۱۰۴/۵۱ - غباری در عراق مرتفع گشت

در واقعه قتل دیان که به فتوای ازل به قتل رسید فضای عراق عرب را گرد و خاک فرا گرفت، به طوری که آسمان تاریک شد و شرح آن را در کتاب بدیع فرموده‌اند.

۱۰۴/۵۱ - الواح ناریه

اوراقی که مشرکین و معرضین در ردّ مظاهر مقدسه مملو از مفتریات می‌نویسند و منتشر می‌سازند در اصطلاح امر به «الواح ناریه» نامیده می‌شوند.

(حضرت بهاءالله در یکی از الواح جناب سمندر که در کتاب آیات بیّنات، ص ۱۸، به طبع رسیده می‌فرمایند:

«... این ایام نعیق و نهیق مرتفع شده و به اطراف الواح ناریه کذب ارسال داشته‌اند و البتّه به آن جناب هم می‌رسد...».

و نیز در لوح سلمان که در مجموعه الواح، ص ۱۵۳، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«...باری، ای سلمان بر احتیای حقّ القا کن که در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه ننمایید بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید. مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آن چه قادر باشند بنویسند...».

۱۰۵/۵۱ - جریرات

خطاها - گناه‌ها - تقصیرها

۱۰۵/۵۱ - سگان الملك و الملكوت

نفوسی که در دنیا و در ملکوت هستند. جهانیان در غیب و شهود.

(حضرت بهاء الله در یکی از الواح می فرمایند:

«شهد كل شيء لظهور الله و سلطانه و لكن القوم ينكرون و لا يعرفون قد اخذ
الجدب سكان الملك و الملكوت و لكن الناس يعرضون و لا يشعرون...»

و در لوحی دیگر می فرمایند:

«قد ظهر ما اضطربت عنه قبائل الملك و الملكوت و وضجت الأشياء و ناحت
سكان الأرض و السماء و تغيرت و جوه المربين انك انت فاستقم على الأمر
بقدره من الله ربك ثم انفخ روح الحيوان في قلوب العالمين. قد قضت ما
وعدتم به في الألواح و فضل كل امر حكيم و الزوج عليك من ربك العزيز
الجميل».

۱۰۵/۵۱ - غشت قلوبهم

دل های آنان را در پرده و حجاب پیچید.

(جمال قدم در رضوان الاقرا، آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۵۰۹ نیز چنین می فرمایند:

«كذلك غشت قلوبهم غشاوة النفس و الهوى و اخذتهم الشهوات من كل
الجهات و كانوا من الميتين».

توضیحات جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۱۰ در ذیل کلمه (غشی)
به این شرح است:

غشی - در لوحی است قوله الاعز:

«انه ظهر على شأن لا ينكره الا من غشته احجاب الالهام و كان من المد
حضين». غشته، فعل ماضی از تغشيه بمعنی پرده بر روی شیئی انداختن
می باشد».

۱۰۵/۵۱ - شواظ من النار

شعله‌ای از آتش - در قرآن هم [این مفهوم] نازل شده است.

(در آیه ۳۵ سوره رحمن - ۵۵ در قرآن آمده است که «یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلاتنتصران»). مفهوم کلام الهی آن که اگر به کفر و طغیان گرایید، خدا بر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرود آرد تا هیچ نصرت و نجاتی نیابید).

۱۰۵/۵۱ - مارج من التیران

شعله‌ای از آتش - در قرآن مجید نازل شده است: «وخلق الجان من مارج من نار» [آیه ۱۵ سوره رحمن - ۵۵]. یعنی خداوند جنّ را از شعله آتش آفرید.

(حضرت عبدالبهاء در باره آیه قرآنیّه فوق در لوح جناب آقا میرزا مهدی اخوان صفا چنین می‌فرمایند:

«ای یار مهربان، نامه اخیر در اسکندریه وصول یافت ... واما خلق الجانّ من مارج من نار فهذا العنصر النّاری لایراه الأبصار بل خفی عن الأنظار و ظاهر من حیث الآثار و حیث انّ النفوس المستورة تحت الأستار سوآء كانوا من الأبرار ام من الأشرار طینتهم من مارج من نار التی هی عنصر مخفی عن الأنظار، ای امرهم مبهم و حقیقتهم مستورة عن اهل الآفاق ...».

۱۰۶/۵۲ - طین ظنون و اوهام

خاک

(حضرت بهاءالله در لوحی که در کتاب اشراقات، ص ۵ به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«... نفوسی که در طین ظنون و اوهام غرقند قابل ادراک تجلیات انوار آفتاب حقیقت نبوده و نیستند. تا قلب از نار وهم فارغ نشود البته به نور یقین فائز نگردد...».

۱۰۶/۵۲ - لایسمن و لایغنی

فربه نمی‌کند. در قرآن مجید نازل شده: «لایسمن و لایغنی من جوع» [آیه ۷ سوره غاشیه - ۸۸]، یعنی فربه نمی‌کند و رفع گرسنگی نمی‌نماید. اغلب در اصطلاح مردم به کارهای بیهوده و بی‌فایده لایسمن و لایغنی می‌گویند.

(حضرت بهاءالله در لوح نصیر که در مجموعه الواح، ص ۱۶۹ به طبع رسیده می‌فرمایند:

«... اگر نفسی خود را از این نیسان سحاب ربّانی محروم نماید و به کلمات لایسمن و لایغنی قناعت کند چگونه لایق این فضل عظمی و عطیه کبری گردد...».

۱۰۷/۵۲ - خود عیسی از آسمان نازل می‌شود

این موضوع به صراحت در کتاب اعمال رسولان در آغاز کتاب [باب اول، آیه شماره ۱۱] ذکر شده است و بر حسب آن مسیحیان منتظر نزول عیسی از آسمان هستند.

(در کتاب اعمال رسولان، باب اول، آیه ۱۱، آمده است که:

«همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.»

برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره معنی آمدن مسیح از آسمان به کتاب امر و خلق، ج ۲، ص ۱۷۹ - ۱۷۶ مراجعه فرمایید.

۱۰۷/۵۲ - ظلمت شمس

از علامات قیامت و ظهور موعود است که در انجیل و قرآن مجید نازل شده: «اذ الشمس کورت ...» [آیه یک سوره تکویر - ۸۱].

(معنی آیه قرآنی آن که هنگامی که آفتاب تابان تاریک شود. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

به واسطه جناب بدیع الکتاب

جناب امین التجار علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی ایها المنجذب بنفحات الله قد نفخ فی الصور و نقر فی الناقور و الارض زلزلت و الشمس کورت و النجوم انطمست و البحور سجرت و الجبال نسفت و السماء انفطرت و اتت بدخان مبین و غشى الناس هذا عذاب الیم و فاز المقربون و غاظ المجرمون فاصحاب الیمین تهللت و جوههم و طارت نفوسهم و انجذبت قلوبهم و ابتسمت ثغورهم و استبشرت ارواحهم و قالوا انّ هو هذا لفوز العظیم فی جنّة النعم و اما اصحاب الشّمال فاقشعرت جلودهم و اغبرت و جوههم و شعشت شعورهم و عمیت عیونهم و اشمزت نفوسهم و قالوا انّ هذا هو العذاب الیم فی اسفل الجحیم اذا اشكر الله بما جعلک من اصحاب الیمین و حشرک فی زمرة المقربین و سقاک من الماء المعین و هداک الی التور المبین و جعلک آية الرّحمة للعالمین و علیک التّحیة و الثناء.

عع

و نیز در لوحی دیگر چنین مذکور است:

هوالبهی ایها الفرد التحریر قد سمعت هدیورقآء ایک البقاء و صغیر طیر
الأوج الأعلى بأبدع الألاحان و بفنون الايقاع علی الافنان و اذاً یقولان و یتزئمان و
یرتلان سبحان من تجلی فی فاران و اشرق علی السیناء و ظهر فی الساعیر و
کلّ ذلك اشراق بارق لاح و اضاء من فیض قدسه القدیم ثمّ تزلزلت الأرض و
ارتعدت ارکان الوجود و انفطرت السماء و کورت الشمس و انتشرت التجوم و
قامت القیمه و ظهرت الظامة و جاء ربک و الملک صفاً. فمن الناس من
حوسب و خفت موازینہ و غبن و اوتی کتابه بشماله و وقع فی حفرة الهاویة شرّ
وباله و منهم من استبشر و ثقلت موازینہ و ربحت تجارتہ و اوتی کتابه بيمينه و
استضاء وجهه و تبسم ثغرة و طار قلبه فرحاً ببقاء ربّه و شوقاً لمشاهدة جمال
بارئه و تمتع بالتعميم و شرب من ماء معین و تنور بصره بملاحظة النور المبین
الساطع من صبح الیقین و البهآء علیک ایها المؤمن بالربّ الرحیم ع.ع).

۱۰۷/۵۲ - تاریکی قمر

از علامات قیامت و ظهور موعود است که در انجیل و قرآن مجید ذکر شده است: «فاذا
برق البصر و خسف القمر...» [آیه ۷ - ۸ سورة قیامت - ۷۵].

(معنی آیات آن که روزی که چشم‌های خلق از وحشت خیره بماند و ماه تابان تاریک
شود).

۱۰۷/۵۲ - سقوط کواکب

از علائم ظهور موعود در انجیل و قرآن و اخبار ائمه اطهار سقوط کواکب ذکر شده
است و این عبارت در دوران توقّف جمال قدم جلّ ذکره در ارض سرّ (ادرنه) تحقّق
یافت و شرح آن را در لوح مبارک فرموده‌اند، قوله تعالی:

«هل سقطت النجوم قل ای اذ كان القيوم في ارض السر...». این لوح مبارک در کتاب مبین مندرج است.

(نگاه کنید به آثار قلم اعلیٰ - کتاب مبین، طبع طهران، ۱۲۰ بدیع، ص ۲۳۲).

در باره سقوط کواکب حاجی میرزا محمد افشار در بحر العرفان (ص ۲۲۴ - ۲۲۳) چنین نوشته اند:

«و دیگر سقوط نجومست که در شب چهارشنبه ششم شهر رجب المرجب سنه ثلاث و ثمانین و مائین بعد الالف علی هاجرهما التحیه الف الف مطابق شب بیست و نهم آبان ماه جلالی و شب بیست و سیم خرداد ماه قدیم سنه یکهزار و دویست و سی شش قریب یک ساعت قبل از طلوع فجر در اغلب بلاد مشاهده می شد در آسمان زیادتر از صد هزار ستاره که درهم ریزش می نمود و کسانی که این هنگامه را ملاحظه می نمودند چنان خوف ایشان را احاطه نموده بود که هر یک مستعد هلاکت گردیده بودند و تخمیناً به قدر یک ساعت و نصف نجومی این واقعه کبری دیده می شد و عقیده جماعت میجوس است که این واقعه علامت تولد بهرام ست...».

۱۰۷/۵۲ - نرجس خاتون

به عقیده شیعه اثنی عشریه نام مادر حضرت محمد بن الحسن العسکری قائم موعود شیعه است و در باره احوال او اختلاف بسیار است و در مجلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی مرحوم اقوال مختلفه در باره او نقل شده و او را از نژاد رومی و برادرزاده یشوعا قیصر روم دانسته و در عین حال زیاده بر هشت اسم مختلف برای او ذکر کرده و او را از نژاد عرب و کنیز زرخرد نیز دانسته است. تفصیل آن مطلب بسیار جالب و برای اطلاع به مجلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی و کمال الدین صدوق و منتهی الآمال محدث قمی و کتب دیگر مراجعه شود.

(حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه می فرمایند:

«حمد بی تحدید محبوب اقدس امنع ارفع اجل اعظم اکبری را لایق و سزااست

...

ای اهل بیان، تالله الذی لاله الا هو آن چه ذکر نمودم از جوهر صدق و خلوص است که شاید مثل امم سابقه به روایات مختلفه متغایره از سر امر الهی محتجب نمانید چنانچه دیده شد که در بین اهل فرقان آن چه مسلم می داشتند، جمیع کذب صرف و افک محض بود به شأنی اقوال کذب ما بین آنها ثابت و مستحکم بود که به آن کلمات بر سلطان اسماء و صفات اعتراض نموده، اقبال نجستند از آن جمله، بودن قائم در جابلقا و این که از بطن نرجس خاتون متولد شده و به همان هیكل تا حال در آن شهر ساکن است و دیگر رسیدن نواب اربعه به خدمت آن حضرت و صدور توقیعات مذکوره از ناحیه مذکوره و علائم در ظهور و علائم قیامت و هم چنین ختمیت رسالت چنانچه خود نقطه بیان جل ذکره می فرمایند نبی از اول لا اول آمده و الی آخر لا آخر خواهد آمد بحیث لا انقطاع له و هزار و دو بیست و هفتاد سنه ناس به این عقاید معتقد بوده به شأنی که منکرینش را کافر و معرضینش را مشرک می شمردند و چون ظهور سلطان مبین در سنه ستین شد جمیع مبرهن گشت که آن چه در دست این فئه بود، از سبیل صدق خارج بوده بلکه وهمیاتی بوده که ناس به آن تشبث جسته بر جمال حق اعتراض نمودند...».

و نیز نگاه کنید به الواح مندرجه در صفحه ۹۱ کتاب مائده آسمانی، ج ۴).

۱۰۸/۵۲ - جابلقا و جابلصا

دو شهر بزرگ در شرق و غرب جهان است و به عقیده شیعه اثنی عشریه محل غیبت امام موعود حجة بن الحسن است و شرح آن در محل دیگر از این کتاب مذکور است.

(و در شرحی دیگر جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند):

جابلصا

به عقیده شیعه جابلصا و جابلقا دو شهرند که در ماورای کوه قاف یکی در مشرق و دیگری در مغرب قرار گرفته. مرحوم مجلسی در کتاب عین‌الحیات می‌گوید جابلقا مسکن هفتاد هزار امت است که هر امتی مثل این است و هرگز معصیت خدا نکرده‌اند.

حکایات عجیبه راجع به این شهر نقل شده. برای تفصیل به جلد سیزدهم بحارالانوار مجلسی و کتاب نجم‌الثاقب نوری مراجعه شود.

(و نیز جناب اشراق خاوری در یادداشتی دیگر چنین نوشته‌اند):

جابلقا و جابلصا

در باره ظهور موعود و شخص قائم است که وی فرزند بلافضل حسن عسکری و مادرش نرجس یا ریحانه و ... می‌باشد و در سن پنج سالگی آن حضرت در سرداب سامره که بسزمن رأی نیز مشهور است غیبت فرموده و محلّ و مأوایش بر هیچ کس از مردم این دنیا معلوم نیست ولی در ماورای کوه قاف در شهر جابلصا و جابلقا که یکی را در مشرق و دیگری را در مغرب قرار داده‌اند زندگانی می‌کند و در آن محیط هزاران هزار مؤمنین و شیعیان خالص هستند و هزار شهر در آن محیط موجود و در هر شهری یکی از پسران صاحب‌الامر سلطان است زیرا آن حضرت را هزار پسر است و تاکنون چند نفر از صلحا و اتقیا بدان محیط رفته و مشاهده کرده و آمده و نقل کرده‌اند (کتاب نجم‌الثاقب میرزا حسین نوری).

مرحوم مجلسی در کتاب عین‌الحیات می‌گوید جابلقا مسکن هفتاد هزار امت است هرامتی مثل این امت است و هرگز معصیت خدا نکرده‌اند. تعجب این جاست که این گروه، آداب حج و طواف و زیارت قبور ائمه اطهار را در کجا و چطور مجری می‌دارند زیرا در ماورای جبل قاف که خانه کعبه و قبور ائمه نیست و کسی هم تا کنون از آن قوم عجیب در این عالم ندیده است مگر آنان که از دریای شیر با کشتی رد شده و از استخوان فقرات ماهی بزرگ آن دریا نرد بان ساخته و از کوه قاف بالا رفته و بدان شهرهای عجیبه وارد شده، چنانچه شرح آن قصه هائله در نجم‌الثاقب میرزای نوری مسطور است.

(حضرت بهاء‌الله در لوحی که در مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۶۹ به طبع رسیده چنین می‌فرمایند :

«از صدر اسلام چند نفسی با لباس‌های مندرس و گردن‌های خاضع و زفرا و اسفات ظاهره به جان مردم بیچاره افتادند و در هر بلد که می‌رفتند طلب مقام خلوت می‌نمودند لاطهار سرّ و ظهور مستسرّ و بعد ذکر ناحیه و جابلقا و جابلصا و دو سه روایات کاذبه مجعوله می‌نمودند و می‌سپردند و ناس بیچاره غافل از این تزویرات تا بالاخره امر به مقامی رسید که سبب سفک دم اطهر شد و آن مجعولات به هیئت سیف و سنان ظاهر و بر حضرت مقصود وارد شد آن چه که لسان قادر بر ذکر و قلم قادر بر تحریر آن نه». انتهی

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوحی که در کتاب اقتدارات، ص ۸۶ به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«... اگر امم به مقصود الهی فائز می‌شدند، در حین ظهور محتجب نمی‌ماندند مع آن که سال‌ها کتاب الهی را تلاوت نمودند به حرفی از معانی آن فائز نگشتند چنانچه بالمّرّه از مقصود محتجب و غافل بوده‌اند مع آن که جمیع

در کتاب الهی مذکور و مسطور کُل محروم به شأنی که بعضی از مطالبی که نزد عامه بود نفوسی که خود را از خواص می شمردند از او غافل مثل کون قائم در شهر معروف و به شأنی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل شده آن حضرت متولد می شود حکم قتل بر او جاری نموده اند. ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید و محروم بوده اند تا آن که در سنه ستین کشف حجاب شد و جمیع آن چه مستور بود مشهود گشت و هم چنین قیامت و ما يتعلق بها که احدی به رشحی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی بوده فائز نه و کُل سراب را آب توهم نموده چنان چه مشاهده شد...».

در باره جابلقا و جابلسا در تعلیقات کتاب **کشف الحقایق**، ص ۲۷۰ - ۲۶۹ چنین آمده است:

«جابلقا و جابلسا - که به صورت های: جابلق - جابلص - جابلس - جابرس - جابلصا - جابرسا نیز آمده است: جابلقا - نام شهریست به سرحد مشرق گویند هزار دروازه دارد و بر هر دروازه هزار پاسبان نشسته است و گویند شهریست در عالم مثل و به اعتقاد محققین منزل اول سالک باشد در سعی و وصول به حقیقت.

و جابلسا - نام شهریست در جانب مغرب گویند هزار دروازه دارد و بر هر دروازه هزار پاسبان نشسته و گویند شهریست به طرف مغرب لیک در عالم مثال چنان که گفته اند: «جابلقا و جابلسا هما مدینتان لکن فی عالم المثل». و به اعتقاد محققین منزل اخیر سالکست در سعی و وصول قید به اطلاق و مرکز محیط. (لغت نامه دهخدا - جابلقا) جابلقا و جابلسا - طول کُل مدینه منهما اثنی عشر الف فرسخ فی کُل فرسخ باب یدخلون فی کُل یوم من کُل باب سبعون الفا و یخرج منها مثل ذلک. (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۷۹ - ۸۳ و ج ۷ ص ۳۶۷).

باری، این دو اسم نزد بعضی از مورّخین و متشرّعین ساده‌دل و برخی از فرق مبتدع مذهبی منشأ افسانه‌سراییه‌های عجیب و غریب شده ...

اما در ادب فارسی و بالخصوص در شعر فارسی این دو اسم غالباً به عنوان کنایه از شرق و غرب یا اقصی نقطه مشرق و مغرب استعمال می‌شود مثلاً در این ابیات:

سخن کز روی دین‌گویی چه عبرانی چه سریانی مکان‌کز بهر حقّ جویی چه جابلقا چه جابلسا
(سنایی)

ای پسر بنگر در این زرّین سپهر کاوز جابلقا سحرگه قصد جابلسا کند
(ناصر خسرو)

چوزاغ شب به جابلقا رسید از حدّ جابلسا برآمد مهررخشنده چوازیاقوت عنقایی
(از تاریخ و صاف)

برای اطلاع بیشتر از احادیث و افسانه‌های راجع به جابلقا و جابلسا رجوع فرمایید به «اللئالی المصنوعة فی احادیث الموضوعة تألیف سیوطی، ج ۱، ص ۴۵ الی ۶۰» و به «بحار الانوار مرحوم مجلسی، ج ۷، ص ۳۶۷ به بعد و ج ۱۴ ص ۷۹ الی ۸۳».

برای ملاحظه شرح مطالب در باره جابلقا و جابلسا به دایرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۵۱ و شرح گلشن راز، ص ۱۱۷ - ۱۱۶ مراجعه فرمایید. شرح مطالب مربوط به سَر من رأی در ذیل سامراً در دایرة المعارف تشیع، ج ۹، ص ۳۵ - ۳۳ مندرج است.

۱۰۸/۵۳ - آیات مقنّعه

مقصود آیات کتب آسمانی است که به رمز و کنایه در باره ظهور بعد ذکر شده و فهم اصل معنی و مقصود واقعی آن بسیار مشکل است.

۱۰۹/۵۳ - یهود یدالله را مغلول دانسته

اشاره به آیه قرآنیّه است که فرموده: «وقالت اليهود یدالله مغلوله غلّت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان...» [آیه ۶۴ سوره مائده - ۵]

(در ذیل عبارت «وقالت اليهود یدالله...» شرحی در قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۷۰۴ - ۱۷۰۳ مندرج است.)

۱۱۰/۵۳ - تهلیل

ذکر و ثنای الهی گفتن - رکن تهلیل، سومین رکن از ارکان اربعه بیت ایمان به اصطلاح شیخ احمد احسانی علیه الرحمه است که عبارت از اقرار به حقانیت ائمه اطهار علیه السلام باشد.

(جناب اشراق خاوری در شرح عقاید شیخ احمد احسایی در کتاب قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۶۱۶ چنین نوشته اند:

«... از شیعه کامل به رکن رابع هم تعبیر می کنند و ارکان اربعه تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر را اشاره به ارکان اربعه اصول دین می دانند یعنی رکن تسبیح همان رکن توحید است و رکن تحمید رکن نبوت و رکن تهلیل رکن ولایت و امامت و رکن شیعه کامل رکن تکبیر است...»

حضرت ربّ اعلی در اشاره به بیت توحید و ارکان آن در باب شانزدهم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی می فرمایند:

«... و امر به بیت نیست الا آن که از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر

آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از محقق بیت محتجب نگردند
...».

۱۱۰/۵۳ - تسبیح

ذکر و ثنای الهی گفتن - رکن تسبیح، اولین رکن از ارکان اربعه ایمان است، به اصطلاح حضرت شیخ احمد احسائی علیه الرحمه که عبارت از اقرار به وحدانیت الهیه است.
(در شرح گلشن راز، ص ۳۱۳ چنین آمده است:

درین تسبیح و تهلیلند دائم بدین معنی همی باشند قائم
یعنی جمیع ذرات عالم، همیشه در این تسبیح و تهلیلند، یعنی قول (انا الحق) و تسبیح، تنزیه حق است از مشارکت غیر در ذات و صفات، و تهلیل، گفتن (لا اله الا الله) است: یعنی نفی غیر و اثبات حق کردن. و کمال تسبیح و تهلیل، به حقیقت آن است که مسیح و مهلل، ناطق به انانیت (انا الحق) شود زیرا که در (هو) و (انت) که جهت غیبت و خطاب است، شائبه غیریت و اثنینیت ملاحظ است، پس تنزیه از مشارکت و نفی غیر تمام نکرده باشد، چه بقیه هستی مسیح و مهلل هنوز برجاست که (هو) و (انت) می گوید...».

۱۱۱/۵۴ - اصم باطنی

کسی که گوش قلبش کرباشد و حق را از باطل تمیز ندهد.

۱۱۱/۵۴ - یعبدون العجل

مقصود آن است که پیروان یحیی ازل مانند یهود در غیبت حضرت موسی به پرستش گوساله پرداخته اند و راه ضلال گرفته اند.

(حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه می فرمایند:

«الله الحمد آذان طلب متتابعاً به هدیر حمامه محبت و وداد فائز ... بگو
لعمری انّ الأمر عظیم عظیم اهل ظنون و اوهام در آن ارض موجود و در
جميع احوال در اضلال نفوس مقدسه ساعی و جاھدند یعبدون العجل
و لایشعرون یسرعون الی النار و هم لا یعرفون یہرعون الی الطاغوت و
لا یفقهون. ان شاء الله دوستان الهی به طراز استقامت مزین باشند و به انوار
یقین منیر...».

۱۱۱/۵۴ - طاغوت

شیطان، مظاهر نفی، فریبنده، گمراه کننده. در قرآن مجید است. [«و الذین کفروا
اولیاءهم الطاغوت»، آیه ۲۵۷ سوره بقره - ۲].

یعنی کفار پیرو طاغوت هستند که آنان را از نور دور می کند و در تاریکی گرفتار
می سازد.

(برای ملاحظه شرحی در باره طاغوت به ذیل (جبت) در رحیق مختوم، جلد اول
مراجعه فرمایید. شرح مطالب مربوط به طاغوت در اسرار الآثار، ج ۴، ص ۲۷۷ - ۲۷۶
نیز آمده است. طاغوت را به معانی متجاوز و سرکش و هر معبودی جز خدای واحد نیز
به کار می برند.)

۱۱۳/۵۴ - حشیش منبّه

گیاه خشکیده و بی ریشه. در مثل آمده است که «الغریق یتشبّث بکلّ حشیش». یعنی
شخص غرق شده در دریا برای نجات خود به هر خاشاکی که روی دریا باشد تشبّث
می کند شاید خلاص شود.

(در ذیل (الغریق ...) در امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۲۶۴ چنین مذکور است:
الغریق یتشبّث بکلّ حشیش. غرقه بر هر گیاه خشک چنگ زند. کسی که دستش از
 چاره‌های کاری کوتاه مانده رها شدن خویش را به ناچیزترین وسیلتی دست یازد. تمثیل:

تو در دریای هجرم غرقه بودی ز موج غم بسی رنج آزمودی

دلت با یار دیگران پیوست کجا غرقه به هر چیزی زند دست؟

(ویس و رامین)

فرو مانده مردم به گرداب در زند چنگ در هر گیاه ناگزیر

حضرت ادیب (امثال و حکم، ج ۱)

۱۱۳/۵۵ - صرصر

باد تند.

(در قرآن، آیه ۶، سوره حاقّه - ۶۹ می فرماید: «و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه».

یعنی قوم عاد به بادی تند و سرکش به هلاکت رسیدند. حضرت عبدالبهاء در لوحی
 می فرمایند:

«ای دوستان جمال ابهی، وقت عصر است و ریح شمال در شدت هبوب چون

صرصر و جمعی در محضر...» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۸۷):

۱۱۳/۵۵ - خمسين الف سنه

پنجاه هزار سال طول روز قیامت است به شرحی که در قرآن مجید نازل شده که طول
 قیامت پنجاه هزار سال است و ظهور حضرت اعلی قیامت قرآن بود و فرموده اند که آن
 پنجاه هزار سال در طرفه العینی گذشت به شرحی که در توفیق حضرت اعلی نازل
 شده و جمال قدم جلّ جلاله در کتاب بدیع در جواب شبهه مستغاث می فرمایند که

شما ای معرضین بیان، قبول دارید که پنجاه هزار سال قیامت قرآن در ظهور حضرت ربّ اعلیٰ به طرفه العینی سپری شد و نمی‌خواهید قبول کنید که مستغاث یعنی دو هزار سال بیان در ظرف نوزده سال یا نه سال که مصرّح در آثار مبارکه حضرت اعلیٰ در سال ظهور من یظهره الله است سپری شده باشد؟

(در آیه ۴ سوره معارج - ۷۰ در قرآن آمده است که: «تعرج الملائكة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة».)

حضرت بهاء الله در موضع دیگری از کتاب بدیع، ص ۱۰۹ / ۲۲۳ نیز چنین می‌فرمایند:

«... قبل و بعد و قرب و بعد در ساحت حقّ نبوده و نخواهد بود. چنانچه زمن اوّلین و آخرین را اگر خدا بخواید در یک آن مبعوث فرماید، قادر بوده و خواهد بود چه که این حدودات در خلق مذکور، چنانچه خمسين الف سنة قیامت در ساعتی منقضی شد...».

و نیز نگاه کنید به الواح حضرت عبدالبهاء در صفحات ۲۰۴ و ۲۰۸ کتاب (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴) و (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۴۰ - ۲۳۹).

۱۱۳/۵۵ - دو هزار سال

اشاره به سنه مستغاث است که یکی از شبهات معرضین بیان نسبت به امر اعظم الهی است. در ذیل مستغاث شرح آن مندرج است.

(شرحی که جناب اشراق خاوری در ذیل (غیاث و مستغاث) مرقوم داشته‌اند، عبارت از متن ذیل است:)

غیاث و مستغاث (بیان فارسی و الواح)

مدعیان و مغرضین بیان گفته‌اند که در کتاب بیان فارسی حضرت باب فاصله بین ظهور خود و من یظهره الله را به عدد کلمه غیاث (۱۵۱۱) یا اغیث و یا کلمه مستغاث یعنی (۲۰۰۱) سال دانسته‌اند.

مأخذ گفتار آنان در این موضوع بیانات مبارکه نازله در باب هفدهم از واحد دَوم و باب پانزدهم از واحد سَوم و باب شانزدهم از واحد دَوم کتاب مستطاب بیان فارسی است. در کتاب کشف الغطاء می‌فرماید؛ قوله:

«... در بیان هم میعاد ظهور را معلق به غیاث یا مستغاث نساخته و عبارات باب العاشر من الواحد السابع از بیان فارسی در این مقام این است، قوله جلّ بیانه: "زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا داناست که چقدر شود و لیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد، نخواهد شد (مقصود حضرت نقطه اولی از این بیان چنانچه مشاهده می‌نمایی، فاصله بین الظهورین است علی‌العموم نه فاصله بین ظهور مبارک خود و حضرت من یظهره الله) و در کور فرقان بدء و عود آن در عدد اسم اغفر (۱۲۸۱) شد به نقص عدد هو در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود؛ هر وقت که ببیند استعداد ظهور را در مرایای افئده مسیحین می‌شناساند خود را به کلّ به اذن الله عزّ و جلّ...» [کشف الغطاء، ص ۳۱۰]

و نیز در کشف الغطاء فرموده؛ قوله:

«... کمال بیان را در سنه تسع از ظهور وعده فرموده و اهل بیان را به ادراک کلّ خیر بشارت داده و خبری اعظم از ظهور من یظهره الله در بیان مشاهده نشده و نمی‌شود...».

و در موضع دیگر از این کتاب (بیان عربی) نیز می فرماید:

«وفی سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون» (کشف الغطاء، ص ۳۱۰ - ۳۰۸)

و در کشف الغطاء بعد از تفصیل بسیار فرموده، قوله علیه الرحمه:

«... مقصود از بلوغ شرائع به حد کمال، استعداد قلوب متشرعین و تربیت نفوس مستظلمین است از برای قبول کلمه ظهور موعود نه شیوع و انتشار احکام نازله در کتاب موجود زیرا فرموده شجره حقیقت در هر حال ناظر به قلوب خلق است، هر وقت قلوب را مستعد قبول کلمه الهیه دید، خویش را به ایشان می شناساند و نمی فرماید هر وقت تمام احکام کتاب قبل را در عالم به نهایت ارتفاع مجری دید امر خود را اظهار می نماید ... در خصوص تمسک ... به غیاث و مستغاث از پیش گفتیم که نقطه اولی مطلقاً میعاد ظهور را معلق بدان نساخته و به علاوه اهل بیان را در سنه تسع به لقاء الله بشارت داده ...» (کشف الغطاء، ص ۳۱۳ - ۳۱۰)

(برای ملاحظه صورت منابع مطالعه در باره مستغاث به پیک راستان، ص ۴۶۷-۴۶۵ مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به محاضرات، ص ۹۸۴ - ۹۸۲ و اسرار الآثار، ج ۴، ص ۴۲۷ - ۴۲۵).

۱۱۵/۵۶ - جمال التسع

مقصود جمال قدم جل جلاله است که بر حسب وعده صریحه حضرت رب اعلی جل ذکره در سنه تسع، ۱۲۶۹ ه.ق [۱۸۵۳ م] در سیاه چال طهران اظهار امر فرمود و شرح آن در الواح مبارکه نازل شده است. (برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره سنه تسع به رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۵۸ - ۴۵۷ و ۶۹۶-۶۹۲ مراجعه فرمایید.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح در باره ظهور (جمال التّسع) چنین می فرماید:

«ان یا حبیب اسمع ما ینادیک الله فی هذه الشجرة التي ارتفعت بالحق وتغنّ
بأنه انا الله العزيز الجمیل. فاشهد فی نفسك بأنه هو الله لا اله الا هو المقتدر
العزيز الرفیع ثم اعلم بأنّ جمال التّسع قد ظهر بالحقّ و كان الكلّ عنه
لغافلين. قل انّ هذا ما وعدتم به فی الثّمانین ان انتم من العارفين. قل هذا
الذی ما سبقه عرفان احد و ما ادركه عقول الموحّدين قل انا کنا بین العباد فی
شهور و سنین و سترنا الوجه لئلا یعرفنا کلّ مکّار لئیم الی ان تمّ میقات الله و
قضت الاّیام و جاء الوعد و ظهر امر الله عن هذا المشرق الدّریّ المنیر...».

و نیز جمال قدم در یکی دیگر از الواح (پیک راستان، ص ۵۹) می فرماید:

«... لك الثّناء بما خرقت الاحجاب فی التّسع و اظهرت نفسك فی الثّمانین
ولو کره البیانین...».

۱۱۵/۵۶ - نضارت

شادابی، سرسبزی، خرّمی و تروتازگی

۱۱۷/۵۷ - آقا سیّد حسین

مقصود جناب آقا سیّد حسین یزدی کاتب البیان و کاتب وحی معروف به سیّد عزیز
است که در ماه کو و چهریق با هیکل مبارک همراه بود و عاقبت در سال ۱۲۶۸ ه. ق
[۱۸۵۲ م] در مذبحه کبرای طهران به شهادت رسید.

(برای ملاحظه شرح شهادت آقا سیّد حسین کاتب یزدی به تاریخ شهدای امر، وقایع
طهران، ص ۲۸۳ - ۲۷۶ مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به مطالب مندرج در ذیل
سیّد عزیز کاتب وحی) در رحیق مختوم، جلد اوّل).

۱۲۱/۵۹ - وجود اضافی - عدم اضافی

عدم ضد وجود است، وجود تحقق محض و عدم فنای محض است و عدم حقیقی هیچ‌گاه رایحه وجود استشمام ننماید ولی عدم اضافی امکان‌پذیر است. فی‌المثل شما شعله چراغی را در نظر بگیرید، بدیهی است که اشتعال آن به واسطه نفت و روغن است که به تدریج به فتیله می‌رسد و سبب اشتعال می‌گردد و شعله چراغ هر چند به ظاهر پیوسته می‌نماید، و لکن در حقیقت به طور تناوب و گسستگی است؛ زیرا شعله‌ای که بر اثر سوختن قطره مخصوصه از نفت که به فتیله رسیده، حاصل می‌شود، غیر از شعله‌ای است که به واسطه قطره بعدی از نفت که به فتیله می‌رسد و مشتعل می‌گردد، می‌باشد. بنا بر این، در کلّ حین شعله معدوم می‌شود. با سوخته شدن قطره نفت که سوخته، و موجود می‌گردد، با اشتعال قطره بعدی نفت که به فتیله می‌رسد و این عدم شعله و وجود شعله در هر نوبت عدم اضافی و وجود اضافی است در اصطلاح قوم و اگر عدم حقیقی بود هرگز از افق طالع نمی‌شد.

(در شرح گلشن راز، ص ۴۱۸-۴۱۷ چنین مذکور است:

«دگر باره شود پیدا جهانی به هر لحظه زمین و آسمانی

بدان که ممکنات فی حدّ ذاتها، قطع نظر از موجد نموده، عدمند و در عدمیت، مستمزند و وجود ممکنات عبارت از ظهور حقّ است به صورت ایشان و جمیع اشیاء به حسب اقتضای ذاتی، لحظه فلحظه نیست می‌شوند و به اتصال مدد وجودی از نفس رحمانی هست می‌گردند و فیضان وجود بر اشیاء از نفس رحمانی، به واسطه شئون ذاتی بر تتابع و توالی است تا غایتی که در هر آن و زمان مطلق ممکنات بحکم «بل هم فی لبس من خلق جدید» به لباس تازه متلبسند؛ چه نسبت وجود بر ایشان به حسب اختلاف آنات مختلف است و به این اعتبار، هر فردی از افراد ممکنات به واسطه هیأت اجتماعی

وجود و تعین، در هر آن نیستند و هستند و منقضی و متجددند و فانی و باقی‌اند. و به واسطه سرعت تجدد فیض رحمانی در نمی‌توان یافت که در هر نفس و هر آن، هر ممکنی نیست می‌گردد و هست می‌شود؛ زیرا که میان عدم و وجود او، زمان متخلل نمی‌گردد تا عدمیت او ملحوظ گردد؛ بلکه علی‌الدوام فیض وجودی متصل است که احساس عدمیت نمی‌توان نمود، فلهاذا علی الاتصال وجود واحد می‌بیند...».

برای ملاحظه شرح مطالب در باره وجود و عدم به ذیل این عناوین در فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاحظه فرمایید.

۱۲۲/۵۹ - یمین عرش رحمن

اصطلاح خاص امر مبارک است، یعنی آیات از لسان مظهر امرالله جاری می‌شود و چشمه آب حیات از یمین عرش رحمان جاری می‌گردد.

(جمال قدم در موضع دیگری از کتاب بدیع (۱۵۹/۷۷) می‌فرمایند:

«... از خدا می‌طلبم که نسیم عنایتی بوزد که شاید آن مرده را به عرصه حیات کشاند و از فضل و عنایت خود قطره‌ای از ماء حیوان و کوثر جاریه از یمین عرش ربک الرحمن مشروب فرماید...».

و نیز در صفحه ۱۶۳/۸۰ کتاب بدیع می‌فرمایند:

«... اریاح فضلیه از یمین عرش الهیه در هبوب و سماء مرتفعه قدمیه به انجم علوم و معارف جدیده مطرز...».

و در لوح مندرج در مجموعه الواح، ص ۳۰۲ - ۳۰۱، می فرمایند:

«... اذا يا الهی لما شرفتنی بلقائک و عزفتنی مظهر نفسک لاتحرمنی عن هذا
الکوثر الذی اجریته عن یمین عرش کریم...».

۱۲۲/۶۰ - تکمیل هر دوره به ظهور بعد بوده

کمال شریعت حضرت موسی وقتی بود که موعود تورات حضرت مسیح ظاهر شدند و کمال شریعت انجیل به ظهور موعود انجیل حضرت رسول الله (ص) بود و کمال قرآن به ظهور شریعت بیان بود و کمال بیان هم عبارت از ظهور حضرت من یظهره الله است. هر وقت که ظاهر شود، همان وقت شریعت بیان به درجه کمال خود می رسد و لهذا شبهه تکمیل بیان را که معرضین بیان در باره رد ظهور حضرت من یظهره الله بر سر زبان ها انداخته اند، به کلی از درجه اعتبار خارج است.

۱۲۳/۶۰ - علم لدنی

افراد بشر باید تحصیل علم کنند و از استاد علم و دانش بیاموزند. این علم را، علم حصولی و کسبی گویند و مظاهر مقدسه را احتیاج به علم حصولی نیست زیرا آن چه را دانند و گویند، مأخوذ از غیب است، نه از راه تحصیل و کسب. این گونه علم را، علم لدنی نامند. جمال قدم جل جلاله می فرماید:

«لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم» [آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۶۱].

یعنی علم من از نزد غیب منیع است، نه از راه کسب و تحصیل. به بیان دیگر علم لدنی علمی است که محتاج به تحصیل و کسب نیست بلکه فطری و ذاتی است، مانند علم خداوند که عین ذات اوست و علم مظاهر امرالله که از راه تحصیل و تعلم حاصل نشده است.

(در باره «علم لدنی» در فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۲۶۶ چنین مذکور است:

«علم لدنی - (اصطلاح فلسفی) علم لدنی، علمی است که بنده از خدا آموزد بدون واسطه بشر یا ملک و این اصطلاح مأخوذ از قرآن است که فرمودند و (آیناه من لدنا علماً) که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربّانی معلوم و مفهوم شود نه به دلایل عقلی و شواهد نقلی و فرق علم لدنی و علم یقین آن که علم یقین ادراک نور ذات و صفات الهی است و علم لدنی ادراک معانی و کلمات از حقّ است بی واسطه بشر و آن بر سه قسم است: وحی، الهام و فراست. (از کشف ص ۱۰۶۶ - مصباح الهدایه، ص ۷۶)».

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

«ای اسد، مظهر احد می فرماید الیوم یومی است که نفحات رحمانیه از قمیص الطاف نامتناهیّه بر جمیع بریه مرور می نماید ... حال مظهر نفس الهی و منبع علم لدنی از شطر سجن اعظم تو را ندا می فرماید قسم به افق امر اگر لذت کوثر حیوان که از فم رحمان در این احیان جاری شده، بیاشامی منقطعاً عن الكلّ بر حبّش قیام نمایی و به ذکرش ذاکر شوی ...».

۱۲۴/۶۰ - به صد هزار صور هم مهتر نشوی

بر حسب روایات اسلامیّه و آیات قرآنیّه صور اسرافیل سبب زنده شدن مردگان در قیامت است. در این جا جمال قدم جلّ جلاله به شخص مخاطب می فرمایند که غفلت تو به مقامی رسیده که اگر صد هزار صور اسرافیل هم زده شود، باز تو از جا نخواهی جنبید و زنده نخواهی شد.

(برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره معانی موت و حیات و نفخ صور و اسرافیل به مندرجات صفحات ۲۳۵ - ۲۳۱ کتاب امر و خلق، جلد دوّم مراجعه فرمایید).

۱۲۴/۶۱ - مفتری خبیث اعمال خود و مرشدش را

مقصود از (مفتری خبیث) یحیی ازل و از (مرشدش)، دجال اصفهانی، سید محمد است. یحیی چون جمال قدم را در ادرنه مسموم نمود و به مقصود نرسید در اوراق ناریه خود فریاد برآورد که جمال قدم می‌خواستند مرا مسموم نمایند و عمل قبیح خود را به حق نسبت داد.

(برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره «اوضاع و احوال میرزا یحیی ازل» به امر و خلق، ج ۲، ص ۳۰۲-۲۹۵ مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به فصل پانزدهم کتاب **نفحات ظهور حضرت بهاءالله**، جلد اول و به ذیل «اول من اعرض عن الله» در جلد اول کتاب **رحیق مختوم**).

۱۲۵/۶۱ - کتاب قبل و بعد

مقصود قرآن مجید است که قبل از کتاب بیان و بعد از انجیل نازل شده است. در مقامی هم مقصود سایر کتب مقدسه آسمانی است.

(اصطلاح کتاب و کتب «قبل و بعد» به مفهوم جمیع کتب الهیه، در آثار مبارکه بهائی بسیار آمده است. حضرت بهاءالله در تجلی اول در لوح تجلیات، **مجموعه‌ای از الواح**، ص ۲۷ می‌فرماید:

«... اوست مکلم طور که بر عرش ظهور ساکن و مستوی است و اوست غیب مکنون و سر مخزون، کتب قبل و بعد الهی به ذکرش مزین و به شنایش ناطق...»

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر که در کتاب *لثالی الحکمة*، ج ۳، ص ۳۶۰ به طبع رسیده چنین می فرمایند:

«به نام دانای توانا یا اُمّتی، کتاب الهی من غیر ستر و حجاب ظاهر و ناطق و این کتاب اعظم در فرقان به ام‌الکتاب مذکور، طوبی از برای نفسی که آگاه شد و به او تمسک جست، این کتاب در جمیع احیان عباد را به افق رحمان دعوت می فرماید، اینست آن کتابی که جامع جمیع کتب قبل و بعد بوده، یا ورقتی، حمد کن مقصود عالم را که تواقبال نمودی به کتاب الهی در ایامی که کُلّ از او معرض و غافلند...».

و نیز جمال قدم در لوح دیگری که در *مجموعه ای از الواح*، ص ۱۴۸، به طبع رسیده چنین می فرمایند:

«... حَقّ منیعی را که جمیع کتب قبل و بعد نزدیک آیه اش خاضع و خاشع است، گذاشته اند و به قصص موهومۀ قبل تمسک بسته اند و اقتدا نموده اند...».

۱۲۷/۶۲ - عناصر اربعه

به عقیده فلاسفه قدیم جمیع موجودات از ترکیب چهار عنصر به وجود آمده، یعنی: آب، باد، خاک و آتش که از هر ترکیب خاصی موجود خاصی ظاهر شده و این چهار عنصر را عناصر اربعه و چهار آخشیج و امّهات اربعه و اسطقسات اربعه نامیده اند.

(درباره عناصر اربعه، حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

«لم یزل ولا یزال هر نفسی که منقطع شد از کُلّ ما سوی الله و مقبل شد به او در هر مقام بوده به مطلوب فائز... و آن چه از امتزاج ارکان اربعه استفسار شده بود معلوم آن جناب بوده که امتزاج ارکان منفصله خارجه متضاده ممکن نه، بلی

چهار رکن را حکمای صنعت در عمل خود لازم دانسته اند چه که کُلّ اشیاء را قائم به عناصر اربعه می دانند و فی الحقیقه هر چهار لازم: ارض لازم است چه که مقرّ ظهور است و البتّه ارض بی ماء انبات ننماید چنانچه مشهود است لذا ماء لازم و من الماء کُلّ شیء حیّ و ارض التّی منعت منه لاینبت منه کلا و لائتمار و نارهم لازم چه که حرکت از حرارت بوده و هست و در فقدان آن حرکت احداث نشود، لذا نار لازم و هوا که علّت امتزاج و سبب الوان است البتّه لازم و فیه قدر ما لا قدر فی دونه و لکنّ النَّاس هم لا یعلمون و أنّه لهو النَّار لحرارته و الماء لرطوبته لذا تمّ العمل فیه لو انتم من العارفين و فیه اجتمع ما لا اجتمع فی غیره کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر و اسطقسات اربعه یعنی نار و هوا و ماء و ارض بعد از امتزاج و ایتلاف از هر یک دو رکن ظاهر مثلاً در نار حرارت و بیبوست و در هوا رطوبت و حرارت و در ماء برودت و رطوبت و در ارض بیبوست و برودت. لذا در عمل مکتوم بعضی به رکنین اکتفا نموده اند و به ذکر و انثی و روح و جسد نامیده اند. چه که در دو رکن ارکان اربعه مشهود و این مقام را تفصیل داده اند و به کُلّ اسماء نامیده اند اگر تفصیل این مراتب ذکر شود البتّه بیان بطول انجامد لذا مختصر ذکر می شود که در عمل مذکور باید تفحص نمود و شیئی یافت که این چهار رکن از نفس او ظاهر شود چه که اگر از اشیاء مختلفه ظاهر شود امتزاج آن بسیار مشکل چنانچه ماء مع دهن هرگز امتزاج نگرفته و نخواهد گرفت مگر آن که مائی یافت شود که دهنیت در باطن آن مستور باشد و به تدبیرات صنعتیه دهن باطنیه بر صورت ظاهره غلبه نماید و بعد آن ماء که فی الحقیقه دهن است، با دهن امتزاج گیرد و متحد شود.

باری، آن چه از صنعت مکتوم مقصود بوده، اینست که از شیء واحد تفصیل عناصر اربعه نمایی و بعد از تطهیر هر یک از ارکان از اوساخ عارضیه به حلّ و عقد این ارکان را متحد نمایی و مقصود از تطهیر آن که از اوساخ مانع حایله مطهر شوند تا قابل امتزاج حقیقی گردند. حال تفکر نما آن حجری که از او ارکان اربعه تفصیل شود، چه شیء است ایّاک ان تشتغل بالعمل قبل العلم چه

که علم مقدّم بر عمل بوده. پس جهد نما تا به علم فائز شوی بعد به عمل پردازی و حجر در یکی از اجناس ثلاثه موجود و در طرق و اسواق مشهود. فکر لتعرف و اگر یافتی و تفصیل نمودی، فاسئل الله بأنّ یعلمک ما قدر فیہ و انّ عنده علم کلّ شیء و علم السموات و الأرض و علم ما کان و ما یکون.

و آن چه در این ایام محبوب و مطلوب آن است که قدری از جوهر فاعل که حبّ غلام الهی است، اخذ نمایی و بر عناصر متضاده هیکل انسانی گذاری تا کلّ به اعانت آن جوهر اعظم از وسخ عوالم ملکّیه مطهر شده، به عرصه ملکوت باقی درآیند. این است آن اکسیر اعظم که جمیع نحاس وجود را زر ابریز نماید و اوست اکلیل غلبه که به امرالله غالب است بر کلّ من فی السموات و الأرض. طوبی للفائزین. کذلک القیناک بالحقّ اذا فکرت لتعرف ما هو المستور فی کنائز عصمة ربک العلیّ العظیم و الحمد لله ربّ العالمین».

و نیز نگاه کنید به لوح حکما در مجموعه الواح، ص (۴۱).

۱۲۷/۶۲ - اسطقات اضدادیه

عناصر اربعه مشهوره یعنی آب و باد و خاک و آتش که هرکدام با دیگری ضدّ و مخالف است و از حیث طبیعت با هم متفاوتست فی المثل هوا گرم است و تر و آتش گرم است و خشک و آب سرد است و تر و خاک سرد و خشک است و در اصطلاح قدماء حرارت و برودت و یبوست و رطوبت گویند. حرارت و برودت را فاعلان نامند و یبوست و رطوبت را منفعلان گویند زیرا از حرارت و برودت تحقّق یافته‌اند و شرح این مسائل در رسائل اخوان الصّفاء و سایر کتب فلسفه طبیعی قدیم مسطور است.

(در باره «اسطقسات» در فرهنگ اصطلاحات فلسفی مآصدرا، ص ۷۵ چنین مذکور است:

اسطقسات - اسطقسات جمع اسطقس و کلمه ای است یونانی الاصل و به معنی اصل و پایه است و اغلب به معنای عناصر اربعه آمده است و معادل کلمه عناصر عربی است و لیکن به معنی عام کلمه اسطقس بر اصول ترکیبی هر موجودی اطلاق شده است و بالجمله اصول ترکیباتی هر موجودی را اسطقس نامند چنان که گویند «البدن جوهر اسطقسی» و «الصورة الاسطقسیه» و یا «الاسطقسات الممتزجه» و یا «الاسطقسات القابله للکون والفساد» و یا «الاجسام الاسطقسیه».

حضرت بهاء الله در باره «اسطقسات» در یکی از الواح مبارکه چنین می فرماید:

«هو الله تعالى الحمد لله الذي كان ولم يكن معه من شيء و اراد ان يخلق الخلق بكلمة فصار ما اراد فأول ما حدث هي كلمة الله العزيز المتعال أنها هي علّة المخلوق من غير سبب و لا مثال و منها ظهرت اسطقسات العوالم القديمة و برزت عناصر الاربعة فلما تراوجتو تمازجت صارت لكل واحد منها جزء ان جل الخالق الذي يكون بمثل ما قد كان لاوله بداية و لاآخره نهاية و الصلوة والسلام على محمد الذي جعله الله مظهر احديته بين البرية و على آله و اصحابه خيرة الخليقة».

و نیز نگاه کنید به لوح حکما در صفحه ۴۱ کتاب مجموعه الواح).

۱۲۷/۶۲ - لوي خطر التقرب بيالهم

خطور به بال، یعنی مطلبی از خاطر گذشتن - دل، قلب، خاطر، فکر.

فارغ البال یعنی آسوده خاطر.

۱۳۳/۶۵ - ولایت

در اصطلاح اهل الله مقام ارشاد و هدایت خلق و ترویج شریعت الله است که توسط رسول الهی تشریح شده است.

(در فرهنگ لغات عرفانی، ص ۷۹۱ - ۷۹۲ در باره «ولایت» چنین آمده است:

«ولایت - قیام عبد است به حق، در مقام فنا از نفس خود. ولایت بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترک است میان تمام مؤمنان؛ و ولایت خاصه که مخصوص است به سالکان واصل که در حق فنا یافته و به او بقا یافته‌اند.

بعضی گویند: ولی کسی است که از حال خود فانی و در مشاهده حق باقی است و خود از نفس خود خبر ندارد و اگر با غیر حق باشد عهد و قراری ندارد.

قیصری گوید: باطن نبوت، ولایت است و شمولش از نبوت بیش است زیرا شامل نبوت و ولایت هر دو می‌شود و انبیاء خود اولیائند.

هجویری گوید: اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود و «هنا لک الولاية لله الحق»

خدای را دوستانی است که آنها را به دوستی و ولایت خود مخصوص گردانید و آنها والیان ملک ویند.

گفته‌اند: «سر الولاية افضل من النبوة».

ولایت بر چهار قسم است: ولایت عظمی که ولایت لاهوتی است؛ ولایت کبری که ولایت جبروتی است؛ ولایت وسطی که ولایت ملکوتی است؛ و ولایت صغری که ولایت ناسوتی است.

«ولایت عظمی خاتم انبیاء راست، و ولایت کبری سایر انبیاء راست، و ولایت وسطی اولیاء راست، و ولایت صغری مؤمنان و عارفان راست ...».

و در شرح گلشن راز، ص ۲۳۲ چنین آمده است:

«نبی چون آفتاب آمد ولی ماه مقابل گردد اندرلی مع الله

بدان که نبوت واسطه و برزخ است میان ولایت و رسالت؛ چه (نبوت) اخبار است از حقایق الهیه، یعنی معرفت ذات و صفات و احکام الهی و این اخبار دو قسم است:

یکی اخبار است از معرفت ذات و صفات و اسماء و این مخصوص ولایت است؛ خواه از نبی به ظهور آید و خواه از ولی.

و دوم جمیع آن اخبارات است با تبلیغ احکام شرعیّه و تأدیب به اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست و این مخصوص به رسالت است. و این را (نبوت تشریحی) می نامند و اول را (نبوت تعریفی) و نبوت تشریحی، مختتم به حضرت رسالت گشته، فاما تعریفی که لازم ولایت است، باقی است.

و ولایت اعم از نبوت و رسالت است و نبوت اعم از رسالت و اخص از ولایت است؛ زیرا که هر رسول که هست، البته نبی است و هر نبی، ولی است و لازم نیست که هر ولی، نبی باشد و هر نبی نیز رسول باشد. و در بیان این معنی شیخ (محبی الدین محمد عربی) قدس سره العزیز - در (فصّ عزیز) - علیه السلام - می فرماید که: «واعلم انّ الولاية هي الفلك المحيط العامّ ولهذا لم تنقطع ولها الانباء العامّ واما نبوة التشريع والرسالة فمن قطعة وفي محمد - صلى الله عليه وسلم - قد انقطعت فلانبي بعده يعنى مشرعاً او مشرعاً له.» مشرعاً به صیغه اسم فاعل، همچو (موسی) و (عیسی) و (محمد) -

عليهم السلام - او مشرّعاً له، مثل انبیای «بنی اسرائیل» که همه بر دین (موسى) - عليه السلام - بودند...».

و نیز نگاه کنید به مطالب مفصله در باره «ولایت» در قاموس ایقان، جلد چهارم).

۱۳۳/۶۵ - تجلی و مجلی

آشکار شده و آشکار کننده - فی المثل تابش و آشکار شدن آفتاب را در آینه تجلی گویند و نفس آفتاب را مجلی خوانند و آینه را مجلی (به فتح اول) نامند، یعنی محل تابش و تجلی.

(حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه که در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۸، ص ۲۱۸ مندرج می باشد چنین می فرمایند:

«... فاعرف امرالله و سنته فی کلّ الأعصار لعلّ لن یشتهه علیکم الأمور فانظروا فی المظاهر نسبتهم الی الله فیما ینزل علیهم لایما هم به مختلفون لا تشهد فی التجلی الأجمال المجلی و لا فی التّنزیل الأ منزله ان انتم تبصرون ثمّ اشهد جمال کلّ ظهور فی کلماته لیظهر لک الحقّ و تكون من العارفين لأنّ الله قد جعل کلماتهم مرآة انفسهم ویلقى علی کلّ واحد علی قدر ما قابلوا الشمس...».

در باره (تجلی) در فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاًصدرا، ص ۱۴۳ چنین آمده است:

«تجلی - انکشاف حقایق انوار غیب را برای قلوب صافیّه تجلی می نامند و آن بر دو قسم است، یکی تجلی ذاتی که مبدأ انکشاف حقایق غیبی از ذات حقّ است از ورای حجاب و دیگر تجلی صفاتی که مبدأ و منشأ آن صفات و اسماء و حجب نوری است.

صدرا گوید: حقّ متعال را تجلیّ واحدی است بر اشیاء و ظهور واحدی است بر ممکنات و این ظهور بر اشیاء بعینه ظهور و تجلیّ دوّم حقّ است بر نفس ذات خود در مرتبت افعال زیرا که ذات حقّ از جهت نهایت تمامیت و فرط کمال خود افاضه می‌کند از ذات خود که عبارت از ظهور دوّم باشد بر نفس خود و روا نباشد که ظهور اوّل عین ظهور دوّم باشد زیرا ظهور دوّم تابع ظهور اوّل است و ظهور دوّم عبارت از نزول وجود واجبی است در مراتب افعال که به نام افاضه و نفس رحمانی و علیّت و تأثیر و محبت افعالیّه و تجلیّ نامیده می‌شود و منشاء تکثر اسماء و صفات است.

تجلیّ اوّل ظهور و بروز اشیاء است و تجلیّ دوّم تطوّر و تکثر آنهاست و اگر دقت شود، یک تجلیّ و ظهور است که منحل به دو تجلیّ و ظهور می‌گردد. جمیع ماهیات و ممکنات مرئی وجود حقّ‌اند و مجالی حقیقت مقدّسه‌اند و خاصیت هر آینه از آن جهت که آینه است آن است که از صوری که متجلیّ در آن شده‌اند، حاکی باشد نهایت آن که ممکنات از جهت دوری از مبدأ و تراکم جهات نقص و ظلمت نتوانند که بنامه و کماله حاکی از وجود و مرآت او باشند.»

۱۳۴/۶۶ - تصدیق منوط به سه تصوّر بوده اوّل موضوع و ثانی محمول و ثالث نسبت

حکمیّه

علمای فنّ منطق در باره تصدیق که از اقسام علم است می‌گویند که تصدیق وقتی حاصل می‌شود که انسان سه چیز را تصوّر کرده باشد تا از مجموع آن سه تصوّر تصدیق به نفی یا اثبات مطلبی حاصل شود و آن عبارت است از تصوّر موضوع و محمول و نسبت حکمیّه.

مقصود از موضوع چیزی است که قائل برای او حالت یا صفتی را فی‌المثل اثبات و بر او اطلاق نماید مانند آن که گویند هوا روشن است کلمه هوا را در این مثال موضوع

است به اصطلاح منطق زیرا روشنایی را برای او ذکر کرده است و محمول عبارت از حالت و کیفیتی است که برای موضوع اثبات می شود مانند روشنایی که برای هوا ذکر می شود و نسبت حکمیّه عبارت از اثبات محمول برای موضوع یا نفی آن از موضوع است چنانچه گویند هوا روشن است که اثبات روشنی برای هوا می کنند. یا گویند هوا روشن نیست که سلب روشنی از هوا می کند و نسبت حکمیّه را در فارسی با کلمه (است) برای اثبات و کلمه (نیست) برای نفی به کار می برند، به شرحی که در منطق لئالی منظومه حاجی سبزواری و حاشیه ملا عبدالله یزدی بر منطق تفتازانی و غیره مذکور است.

(در شرح و تعریف «تصدیق» در کتاب فرهنگ اصطلاحات منطقی، ص ۵۵ - ۵۴ چنین مذکور است:

«تصدیق، اسناد چیزی به چیز دیگر به ایجاب یا به سلب، مانند تصدیق به این که (زمین کروی است) و (زمین ساکن نیست).

هر تصدیق مستلزم سه تصوّر، یعنی موقوف و موقوف به سه تصوّر است:

۱. تصوّر محکوم علیه یا موضوع یعنی آن چیزی که بر او حکم می شود. ۲. تصوّر محکوم به یا محمول یعنی آن چیزی که به موضوع اسناد داده می شود.
۳. تصوّر نسبت محمول به موضوع .

البته حصول این تصوّرات سه گانه برای تصدیق کافی نیست، چه تصدیق تنها تصوّر نسبت حکمیّه نیست، بلکه علم و یقین به وقوع یا عدم وقوع نسبت است. و آن حالتی است ساده و بسیط که از به هم پیوستن و ترکیب اجزاء حاصل نشده است. بنا بر این تصوّر موضوع و تصوّر محمول و تصوّر نسبت محمول به موضوع جزء تصدیق نیستند، بلکه شرط وجود آنند. و خلاصه تصدیق یعنی اثبات یا نفی و به تعبیر دیگر اذعان و ایقاع. و از همین رو آن چه در

واقع تعبیر خارجی و ترجمان لفظی تصدیق است، همان (است) یا (نیست) است که در قضیه به کار می‌رود.

«هر علمی و ادراکی که باشد چون آن را اعتبار کنند از دو حال خالی نباشد: یا مجرد یابند از حکم چه به اثبات و چه به نفی و آن را تصوّر خوانند یا مقارن حکم یابند به اثبات یا نفی و آن را تصدیق خوانند. مثال تصوّر حیوان ناطق و مثال تصدیق: این حیوان ناطق است، یا این حیوان ناطق نیست» (اساس ۳)».

۱۳۵/۶۶ - حسابان

در مقامی به معنی محاسبه است و در مقامی به معنی جهنم و دوزخ است به شرحی که در تفسیر آیه قرآن «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحَسْبَانِ» [آیه ۵ سوره رحمن - ۵۵] از ائمه اطهار روایت شده است. در کلمات مکنونه نازل شده است که: «نور جان را به نار حسابان تبدیل نماید ...» [مجموعه الواح، ص ۳۹۰]، که به معنی دوزخ است.

(در بحث از وجوه و نظایر کلمه حساب، در قرآن، لفظ «حسبان» مطرح می‌شود که به دو معنی است: اول، به معنی حساب و محاسبه و اندازه‌گیری و دوّم، به معنی آتش و عذاب و آفت.

جناب فاضل مازندرانی در ذیل (حسبان) در اسرارالآثار، ج ۳، ص ۹۶ - ۹۵ چنین مرقوم داشته‌اند:

«حسبان - زنه‌ار ای پسر عزّ، با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو چه که مجالست اشرار نورجان را به نار حسبان تبدیل نماید.»

و در مناجاتی در ایام صیام است؛ قوله: «و ما یرد علیّ فی کلّ الاحیان من مظاهر الشّیطان و مطالع الظّغیان و معادن الحسد و الحسبان» الخ

حسبان به معنی عذاب و آتش است. و در کتاب ایقان اشاره به تفسیر تأویلی مأثوره از اسناد شیعیان راجع به آیه الشمس والقمر بحسبان در سورة الرحمن قرآن است ...».

بیان حضرت بهاءالله در کتاب ایقان، ص ۲۵ - ۲۴ چنین است: «... و اطلاق شمس بر آن علماء به مناسبت علو و شهرت و معروفیت است. مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلم اند بین عباد. و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیه محسوبند و الا از شمس سجین چنان چه می فرماید: «الشمس والقمر بحسبان» و معنی شمس و قمر هم که در آیه مذکوره هست، البتّه شنیده اید، احتیاج به ذکر نیست. و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال به باطل و اعراض از حق، البتّه از حسبان ظاهر و به حسبان راجع خواهد شد ...».

و نیز نگاه کنید به ذیل «الشمس والقمر بحسبان» در صفحه ۹۱۱ کتاب قاموس ایقان، جلد دوم).

۱۳۷/۶۷ - بادی الرأی

تقلید کننده، سست رأی - کسی که از خود استقلال فکری ندارد. این کلمه در قرآن مجید نازل شده که معرضین مظهر امرالله می گفتند این چگونه پیغمبری است که جمعی سست رأی و نادان از او پیروی می کنند: «وما نریک أتبعک الا الذین هم ارادلنا بادی الرأی» [آیه ۲۷، سورة هود - ۱۱]

(مفهوم کلام الهی آن که، کسانی که پیروی تو را [یعنی حضرت نوح] نمودند در بادی نظر اشخاصی پست و بی قدر بیش نیستند).

۱۳۸/۶۸ - مخاطباً لحرف حی

مقصود ملاً باقر حرف حی است که در لوح او می‌فرمایند اگر صاحب علم باشی و حق را شناسی، علم تو مفید و نافع به حال تو نیست و اگر به او مؤمن شوی همانا به اصل علم و جوهر دانش دست یافته‌ای. نصّ لوح در کتاب بدیع [ص ۶۸ / ۱۳۸] مندرج است.

(توقیع حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به جناب ملاً باقر حرف حی در ظهور الحقّ، ج ۳، ص ۲۱-۱۹ و نیز در کشف الغطاء (در ده صفحه، به صورت ضمیمه) به طبع رسیده و بیان مورد بحث به نقل از کشف الغطاء، ص ۸ چنین آمده است:

«... وائه لهو القاهر المقتدر المنیع والظاهر المرتفع الرفیع الذی باقباله یصیر العبد من حروف الأثبات و باحتجابه یصیر من حروف النفی ان آمنت به سوء علمت من شئی او لا علمت فلا ینقص من فضلک من شئی و لکن ان احتجبت عنه ان علمت کلّ علم لاینفعک و لکن تعلّم کل علم لتکون یوم ظهوره من اسماء عزه لتنصر به دینه...».

۱۴۳/۷۰ - حمی الزعد

مرض مالاریا [Malaria] یعنی تب و لرز که تمام بدن از سطوت آن می‌لرزد.

(حضرت بهاء الله در یکی دیگر از الواح مبارکه که در کتاب آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۲۰۳ به طبع رسیده نیز چنین می‌فرمایند:

«... لا یسمع عن الیمین الا انین من ارتعد من حمی الزعد بما اکتسبت ایدی اولی الحقد و عن الیسار حنین من مسّه بلاء لآزب بما جرى من قلم الحاسب...».

۱۴۶/۷۱ - ارض صاد و ارض قاف

مقصود اصفهان و قزوین است که حضرت اعلیٰ جلّ ذکره به عنوان هر یک از علمای آن بلد و بلاد اخروی الواح ارسال فرمودند.

۱۴۷/۷۲ - ملا مهدی خویی

از حروف حی و بسیار غیور بود و در تبلیغ امر فتور نداشت. به محضر جمال مبارک هم مشرف می شد و عاقبت در قلعه طبرسی جزء اصحاب حضرت قدّوس به شهادت رسید.

(ملا مهدی خویی را جناب فاضل مازندرانی نیز در **ظهورالحق**، ج ۳، ص ۵۳ از حروف حی محسوب داشته اند، اما آن که از حروف حی بوده برادر ملا مهدی خویی یعنی ملا محمود خویی است.

نام ملا مهدی خویی در کتاب **مستطاب ایقان** (ص ۱۴۸) مذکور شده و شرحی به اختصار از احوال او در **قاموس ایقان**، ج ۴، ص ۱۵۵۰ - ۱۵۴۹ آمده است).

۱۴۷/۷۲ - ملا حسن گوهر

از اصحاب حضرت سید رشتی بود و پس از وفات سید مدعی جانشینی آن حضرت شد و به عرفان و ایمان به امرالله موفق نگردید.

۱۴۷/۷۲ - میرزا محیط کرمانی

شاگرد سید کاظم رشتی بود و بعد از صعود سید باطناً مدعی جانشینی سید رشتی بود. حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره در مسجدالحرام کعبه به سال ۱۲۶۰ ه. ق با او تمام حجّت فرمودند و رساله بین الحرمین را در جواب سؤالات او نازل و برای او به کربلا

ارسال فرمودند ولی او توجّه ننمود و بالاخره با نهایت ذلّت و مسکنت در همان ایام مرد. مشارالیه در بغداد در اوائل حال توسط کیوان میرزای قاجار حضور جمال قدم جلّ جلاله مشرف شد و شرح آن در لوح مبارک مرکز عهد الهی در مائده آسمانی مندرج است.

(برای ملاحظه شرحی در باره میرزا محیط کرمانی و رساله بین الحرمین به کتاب حضرت باب، ص ۷۶۱-۷۵۶ مراجعه فرمایید. مطالب حضرت عبدالبهاء در باره میرزا محیط کرمانی در مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۶۱ و بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۳۵ به طبع رسیده است.)

۱۴۷/۷۲ - فئه شیخیه

پیروان شیخ احمد احسائی.

(برای ملاحظه شرحی در باره شیخیه و آثار و افکار و شرح احوال زعمای این فئه به قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۶۶۲ - ۱۶۰۲ مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به مطالع الانوار، فصول اول و دوم.)

۱۴۷/۷۲ - فئه ظاهره

مقصود پیروان مذهب شیعه امامیه است.

(برای مطالعه مطالب مفصل در باره مذهب شیعه به مقاله «تشیع» در مجلد چهارم دایرةالمعارف تشیع مراجعه فرمایید.)

۱۴۷/۷۲ - سبعة عشرانفس که با ایشان بودند

مقصود هفده نفر حروف حی هستند که با جناب باب‌الباب، اول من آمن هجده حروف حی را تشکیل دادند.

(شرح احوال حروف حی در کتاب حروفات حی مندرج است).

۱۵۴/۷۵ - رغما لانف المشرکین

برای به خاک مالیدن بینی مشرکین، کنایه از ذلت و شکست و مغلوبیت مشرکین است.

(در ذیل «رغما لانفهم» در فرهنگ عبارت‌های عربی (ج ۱، ص ۶۴۵) چنین آمده است: «برخلاف مخالفشان [و در پاورقی چنین مندرج است]:

«معادل دماغ سوخته، در حالت ابراز خوشحالی در وقوع کاری که مخالفان سنگ اندازی کرده باشند».

[و در دنباله متن چنین آمده است: «رغما لانفهم همه نیکی به من رسید - و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند. ابن یمین / ۳۸۲»].

۱۵۶ / ۷۶ - اون

در آثار فارسیه حضرت اعلیٰ جلّ ذکره کلمه اون به جای آن برای اشاره به کار رفته است. در بیان فارسی این اصطلاح بسیار است از جمله می فرمایند: در ضمن بیانی که جمال قدم جلّ جلاله در کتاب بدیع آن را نقل فرموده‌اند، قوله تعالی: «بلکه از برای او علم اون است که علم به خدا و رسول و مظاهر او و مظاهر حکم آن باشد...».

(بیان حضرت ربّ اعلیٰ منقول در فقره فوق از باب اوّل در واحد ششم کتاب بیان فارسی است).

دلع - ۱۵۷/۷۷

خروس در وقت آواز دادن زبان خود را بیرون آورد. در الواح مبارکه «دلع دیک العرش» اشاره به نزول آیات از لسان مظهر امرالله است.

(حضرت بهاءالله در لوحی می فرمایند:

«... كذلك دلع دیک العرش فی رضوان البقاء و غردت و رقاء الامر علی افنان

سدره المنتهی...» (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۱)

و در بیانی دیگر می فرمایند:

«... لعمری لایکفیکم الیوم ما نزل فی البیان الّا بهذا الظهور الذی اذا ظهر دلع

دیک العرش و نطق لسان الکبریاء الملک لله الواحد المقتدر الغفار...»

(لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۰۸)

جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار، ج ۳، ص ۲۵۲ - ۲۵۱ در ذیل کلمه (دلع) چنین آورده اند:

«دلع - در تفسیر سوره الشمس است قوله: «و دلع دیک العرش بالحکمة و

البیان و انتشرت اجنحة الطاووس فی الرضوان» الخ

یعنی خروس عرشى به حکمت و بیان زبان در آورده آواز خواند و مقصود تشبیه

و تبیین قوه قدسیه منطبق مظاهر الهیه و نشر الواح و معارف رحمانیه است. و

نیز در مناجات عید رضوان است قوله:

«ثم أسألك يا الهی بسمک الذی به تدلع دیک الشمس فی لاهوت العماء

بتدلعات عزّ فردائیتک" الخ. و در نام دیک العرش ذکرى است.»

و در ذیل (دیک العرش) در صفحات ۲۶۱ - ۲۶۰ کتاب اسرارالآثار ج ۳، چنین مذکور است:

«دیک العرش، عربی به معنی خروس عرشی آسمانی ملکوتی که در قصص قدیم بود و چنین نوشتند که چون به آواز آید، همه خروسان زمین بخوانند و در حکمة الاشراق ربّ النوع خروس بیان شد. در شرح کوثر چنان چه ضمن لغت زم ن درج است قوله: «بما صاح دیک البهاء علی قبة الزمان»

و در تفسیر سوره والشّمس است قوله: «و دلع دیک العرش بالحکمة و البیان الخ ...»

واهل بهاء آن را هم مانند ورقاء عرشی رمز و تشبیه روح القدس و الهام و وحی و قوه قدسیه مظاهر الهی تفسیر و تاویل کنند.».

۱۵۸/۷۷ - اسفل الهاویه

پست ترین درکات جهنّم.

(در آیات ۸ - ۱۱ سوره قارعه - ۱۰۱ آمده است که: «وامّا من خفت موازینه. فامه هاویه. و ما ادریک ماهیه. نار حامية». ترجمه کلام الهی آن که عمل هر کس که بی قدر و سبک وزن باشد جایگاهش در قعر هاویه جهنّم است. چگونه سختی هاویه را تصوّر توانی کرد. هاویه همان آتش سخت سوزنده و گدازنده است.

بر اساس آیات فوق، مفسّرین قرآن هاویه را نامی برای دوزخ دانسته اند که آتش آن در نهایت درجه حرارت است و بعضی آن را از نام های آتش گرفته اند و از پایین ترین درکات جهنّم شمرده اند. درباره هاویه و نظریات مفسّرین در معانی و مفاهیم آن شرحی در دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۲، ص ۲۳۳۶ به طبع رسیده است).

۱۶۲/۷۹ - داود

از انبیای بنی اسرائیل است و کتاب زبور بر او نازل شده، به صریح قرآن مجید که فرموده: «وآتینا داود زبوراً» [آیه ۱۶۳ سوره نساء - ۴]

در عبری به معنی محبوب است. جوان‌ترین فرزندان یسی از سبط یهود مسمی به داود می‌باشد. مشا‌الیه در سال ۱۰۸۵ قبل از میلاد در بیت لحم متولد شد و در میان یهود دارای رتبه سلطنت و نبوت گردید. تاریخ حیاتش در کتاب شموئیل نبی فصل ۱۶ و کتاب اول ملوک فصل دوم مسطور گردیده و در زبور نیز مجملی به حال او اشاره شده است.

داود به وسیله شموئیل برای سلطنت مسح شد (اول شموئیل فصل ۱۶ آیه ۱ تا ۱۳) و خداوند روح خود را به وی کرامت کرد و داود به واسطه شجاعت و حسن رفتار و تدبیر از مقربان درگاه شاول بود (اول شموئیل فصل ۱۶ آیه ۲۱) و بر اثر حسن خدمت شاول دختر خود می‌کال را بدو داد. داود پس از شاول سلطنت مستقلی در اورشلیم تأسیس کرد و از بحر قلزم و مصر تا فرات را مستخر خود نمود مدت سلطنتش ۴۰ سال بود و در ۷۱ سالگی وفات کرده در شهر داود بر کوه صهیون مدفون شد گویند مقبره وی هنوز موجود و معلوم است. (از کتاب تفصیل الدرّ نقل شده).

(برای ملاحظه شرح حال حضرت داود به قاموس کتاب مقدس، ص ۳۶۸ - ۳۷۱ و دایرةالمعارف فارسی، جلد اول، ص ۹۵۵ مراجعه فرمایید).

۱۶۲/۷۹ - ابن الانسان

مقصود، حضرت مسیح است که در انجیل به این لقب نامیده شده است. از جمله در انجیل یوحنا، فصل پنجم، آیه بیست و هفتم وارد شده است.

(در آیه مزبور چنین آمده است: «واعطاء سلطانا أن یدین ایضاً لانه ابن الانسان»). برای مطالعه شرح مطالب درباره «ابن الانسان» به ذیل این عنوان در قاموس ایقان، جلد اول مراجعه فرمایید.

۱۶۳/۷۹ - یوم احد

مقصود روز یکشنبه است که در نزد مسیحیان روز اول هفته و روز قیام مسیح از بین مردگان و روز مبارکی است. حضرت مسیح به روایت انجیل آن روز را به جای روز سبت یهودیان مقرر فرمودند.

(در قاموس کتاب مقدس، ص ۴۶۷، در ذیل «سبت» چنین آمده است که:

«اسم آن روزی است که قوم یهود از تمامی اعمال خود دست کشیده استراحت می‌کردند و این لفظ از عبرانی معرب گشته و افاده استراحت را نماید...»

و در دنباله مطلب در صفحه ۴۶۷ چنین آمده است:

«... و جستینوس شهید گوید که در روز یکشنبه جمع شویم، «زیرا که آن اول روزیست که خداوند ظلمت را به نور تبدیل فرمود و دنیا را از عدم به وجود آورد و خداوند ما عیسی مسیح در همین روز از اموات قیام نمود؛ زیرا که در روز پیش از سبت صلیب گردید و روز بعد از سبت به حواریان و شاگردان خود ظاهر گشت و مطالب و چیزهایی را که شما را امر می‌نمایم بدیشان القا فرمود». شکی نیست که خود این قول مؤید این است که باید سبت مسیحی را که مسیح خداوند از اموات قیام نمود نگاه داشت...».

و نیز نگاه کنید به مطالب ذیل درباره «حکم سبت».

۱۶۳/۷۹ - حکم سبت

روز شنبه که روز آخر هفته و روز تعطیل عمومی یهود است که به نصّ تورات کار را در آن روز حرام می‌دانند و در تورات اهمّیت سبت ذکر شده و برای کسی که حرمت سبت را نگاه ندارد، جزای قتل مقرّر گردیده. حضرت مسیح سبت را شکست، لذا یهودیان قصد قتل او را نمودند. حکم تورات در باره ابدی بودن حکم سبت در باب سی و یکم سفر خروج، آیه شانزدهم مسطور است و داستان این که حضرت مسیح سبت را نگاه نداشت و نسخ فرمود در انجیل یوحنا فصل پنجم آیه ۱۷ و قبل از آن و بعد از آن مسطور است و حکم قتل کسی که سبت را نگاه ندارد در تورات سفر خروج فصل سی و یکم آیه ۱۴ مندرج است و چون عیسی (ع) سبت را شکست لهذا یهود او را محکوم به قتل ساختند.

(و نیز نگاه کنید به توضیحات مندرج در ذیل «یوم احد» در سطور فوق).

۱۶۳/۷۹ - ایكات

جمع «ایکه» است و آن درختی بوده در حجاز که شعرای عرب آن را در اشعار خود آورده بودند. شاعری گوید: الی ان شدی الورقا فی غصن ایکه ...
و در الواح مبارکه نیز ذکر شده است، قوله تعالی: «اذا طارت الورقاء عن ایک الثناء ...»
[کتاب اقدس، فقره ۱۷۴] که اشاره به صعود جمال مبارک است.

۱۶۴/۸۰ - ظنونات افکیّه

اعتراضاتی که از روی عناد از طرف اهل عناد به امرالله متوجّه می‌شود. (حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان (ص ۱۲ - ۱۱) می‌فرماید:

«... چقدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود به حجبات نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند...».

۱۶۴/۸۰- آن مفسد مفتری که به آن ارض آمده

مقصود سید محمد دجال اصفهانی است که از ادرنه به اسلامبول رفت برای آن که از جمال مبارک جل ذکره به حکومت شکایت کند و سبب فتنه و فساد شدید شد.

(برای ملاحظه مطالب در باره سید محمد اصفهانی به ذیل «سید لئیم اصفهانی» در ریح مختوم (جلد اول) مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به فصل پانزدهم کتاب نفحات ظهور حضرت بهاء الله در جلد اول).

۱۶۷/۸۲ - امام جمعه طهران

مقصود میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران است که از معاریف و مشاهیر بوده و سمت ریاست به علمای پایتخت داشت و نسبت به امرالله چندان مخالفتی نداشت و نسبت به جمال قدم نهایت احترام را مرعی می داشت. حضرت عبدالبهاء فرمودند که میرزا تقی پریشان برادر جمال قدم سندی علیه جمال مبارک در باره تملک بعضی از املاک پدری درست کرده بود و به امضای بعضی از علما رسانیده بود و فقط باقی مانده بود امضای امام جمعه. میرزا تقی پریشان آن سند را نزد امام جمعه برد و امضای علما را به او نشان داد و درخواست مهر و امضاء نمود. امام جمعه وقتی که فهمید داستان از چه قرار است، شرحی در باره اهمیت مقام و بزرگواری جمال قدم گفت و سپس آن سند را با دست خود پاره کرد و میرزا تقی خان را حیران گذاشت.

(مقصود از میرزا ابوالقاسم امام جمعه، پسر میر محسن است که در سال ۱۲۶۳ ه. ق / ۱۸۴۷ م امام جمعه طهران شد و در سال ۱۲۷۰ ه. ق / ۱۸۵۴ م در طهران درگذشت و در مقبره ای که به نام قبرستان سر قبراآقا معروف شد در جنوب طهران به خاک سپرده شد. شرحی از احوال میرزا ابوالقاسم امام جمعه در تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۵۵ مندرج است).

۱۶۸/۸۲ - اجتهاد

استخراج احکام فرعیّه اسلامیّه از ادلّه اربعه است. هر کس به مقام ملکه در استخراج احکام فرعیّه از ادلّه تفصیلیه رسد او را مجتهد گویند.

(بر اساس مندرجات فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۲ مراد از «ادلّه اربعه»، کتاب یعنی قرآن، اخبار، اجماع و عقل است که مأخذ احکام اسلامی است.

و در ذیل «اجتهاد» در فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۶۹ - ۶۸ از جمله چنین آمده است:

«... بذل تمام قدرت باشد در به دست آوردن حکمی شرعی به نحوی که احساس کند که بیش نتواند استقصا کند و کسی که وسع خود را در این راه مصروف دارد مجتهد گویند و حکم ظنّی که به دست آورده است مجتهد فیه گویند. واضح است که اجتهاد در مسائل شرعی را شرایطی است از جمله علم و اطلاع کافی به لغات عرب و صرف و نحو زیرا کتب احادیث و قرآن که از مستندات است به لغت عربی است دیگر علوم کلامی که بحث در تکلیف و مکلف کند و منطق که سبک استدلال را یاد می‌دهد و علم اصول فقه و علم درایه و رجال حدیث، معانی و بیان، و جزآن...».

برای مطالعه مطالب مفصل در باره «اجتهاد» به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۱۱ - ۵۹۹ مراجعه فرمایید).

۱۶۹/ ۸۲ - ناعق

مدعی باطل، گمراه کننده، فریب دهنده، داعی به راه باطل.

(برای ملاحظه مطالب مربوط به «ناعق - نعیق و نعاق» به اسرار الآثار (ج ۵، ص ۱۹۶ - ۱۹۴) مراجعه فرمایید).

۱۶۹/۸۳ - عضین

پاره پاره، قطعه قطعه، تغییر و تبدیل دادن، بعضی از کتاب الهی را قبول کردن و بعضی را رد کردن. «الذین جعلوا القرآن عضین» [آیه ۹۱ سوره حجر - ۱۵].

(حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۳۲) چنین می فرمایند:

«... اوهاماتی در بعضی از اهل بیان مشاهده می شود که تا حین شبه آن ظاهر نشده شخص عارفی از حزب الله در یکی از مدن با یکی متوهمین گفتگو نموده و آیات منزله بیان را قرائت کرده و شاهد بر مطالب خود آورده شخص متوهم انکار نمود که آن چه می گویی در بیان نیست بعد بیان را آورد و عبارت حضرت را نشان داد. آن شخص ذکر نمود این بیان صحیح نیست. گفت بیانی که در نزد خود شما هست بروید بیاورید. گفت آن هم صحیح نیست. گفت پس بیان صحیح کجاست؟ گفت نزد حضرت. از رانحه منتنه این کلمه رانحه کلمات قبل مرور نموده چنان چه می گفتند ده جزو قرآن را سرقت نموده اند و قرآن تمام نزد قائم است و او می آورد. فیالله فیالله انهم جعلوا القرآن عضین. یعنی قسمت نمودند یعنی پارچه پارچه نمودند بعضی را دزد برد و بعضی را بدل نمودند. این خادم فانی شهادت می دهد که قرآن تمام بوده و بیان هم تمام است و قرآن همان است که در دست کل بوده و بیان هم همین است که حال موجود است. ولکن آن کذاب مقصودش آن که طرق را مسدود نماید و سبل را ممنوع و آن چه از ناحیه ظنون ظاهر شود سند نماید و ناس را مبتلا کند چنان چه از قبل کرده اند...».

۱۷۱/۸۴ - شهدای نار

نفوسی بودند که میرزا یحیی ازل آنها را به نام شهداءالبیان انتخاب کرده بود و در بلاد ایران به خدمات خود گماشته بود، مانند سید محمد گلپایگانی فتی الملیح و غیره و به آنها نامه می نوشت و از آنها دختر باکره طلب می کرد که برای او بفرستند و شرح این مسئله در کتاب بدیع نازل شده است.

۱۷۷/۸۶ - عدد غریس

مقصود سال ۱۲۷۰ از بعثت رسول الله است که با سال ۱۲۶۰ هـ. ق برابر است، یعنی سالی که حضرت اعلیٰ جل ذکره در آن سال اظهار امر فرمودند.

(حضرت ربّ اعلیٰ در پنج شأن (طهران: لجنة ملّی محفظه آثار، ۱۳۲ بدیع، شماره ۱، ص ۱۲) می فرمایند:

«... خداوند عالم نصرت فرمود او [محمد رسول الله] را به قدرت خود و دین او را ثابت فرمود به مشیت خود و حجت او را به شأنی نازل فرمود که کلّ از او عاجز باشند و عدد غریس صبر فرمود در حق ایشان ...».

کلمه «غریس» بنا بر محاسبه ابجدی برابر با ۱۲۷۰ است.

۱۸۵/۹۰ - انفطار سماء

از هم دریدن و شکافته شدن آسمان که در قرآن مجید از علامات قیامت است.

(در آیه اول سوره انفطار - ۸۲ است که «اذا السماء انفطرت».)

۱۸۵/۹۰ - نسف جبال

از هم پاشیدن کوه ها که در قرآن مجید از علامات قیامت ذکر شده است.

(در آیه ۱۰ سورهٔ مرسلات - ۷۷ است که «وإذا الجبال نسفت»). حضرت عبدالبهاء در لوحی که در کتاب **منتخباتی از مکاتیب**، ج ۴، ص ۲۰۸ - ۲۰۷، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«... هم چنین ظهور قیامت کبری را شروط تزلزل ارض و بعث قبور و خروج اموات و تکوّر شمس و انشقاق قمر و انتشار نجوم و نسف جبال و حشر وحوش و انفطارسما و امتداد صراط و نصب میزان و حشر اجسام و تسعیر نیان و تزیین جنان و حور و غلمان و فاکهه و رمان و حوریات لم یطمثهنّ انس قبلهم و لاجان بود. یعنی قیامت موقوف بر ظهور جمیع این آثا ربود و جمیع این وقایع عظمی و قیامت کبری را حضرت اعلیٰ روحی له الفداء می‌فرماید در طرفة العین واقع و در نفسی حاصل شد و نفسی بویی نبرد و ابداً ملتفت نشد...».

۱۹۳/۹۴ - یکی به اسلامبول دوید

مقصود سید محمد دجال اصفهانی است که با اشاره ازل از ادرنه به اسلامبول رفت و از جمال قدم به امنای دولت شکایت کرد و فتنه‌ها بر پا ساخت.

(شرحی در باره سید محمد دجال اصفهانی در ذیل «سید لثیم اصفهانی» در **رحیق مختوم**، جلد اول مندرج است. و نیز نگاه کنید به ذیل «آن مفسد مفتری ...» در صفحات قبل).

۱۹۳/۹۴ - یکی متصلاً در این ارض به مکاتیب

مقصود میرزا یحیی ازل است که از ادرنه به اطراف ایران نامه‌های پراز افترا و تهمت نسبت به جمال قدم جلّ جلاله می‌نگاشت و وسیلهٔ تخدیش اذهان می‌شد.

(برای ملاحظه مطالب مربوط به میرزا یحیی ازل به ذیل «مفتی خبیث ...» در صفحات قبل مراجعه فرمایید).

۱۹۶ / ۹۶ - اقرب من لمح البصر

زودتر از چشم برهم زدن

(در کتاب فرهنگ عبارات‌های عربی، ج ۲، ص ۱۲۴۵ در ذیل «لمح بالبصر» چنین آمده است:

«لمح بالبصر چشم برهم زدنی است.

«ولله غیب السموات والأرض وما أمر الساعة إلا كلمح البصر أو هو أقرب
ان الله على كل شیء قدير» (قرآن / ۱۶ - النحل / ۷۷)

ز «لمح بالبصر» شد حشر عالم ز نفخ روح پیدا گشت آدم.
(گلشن راز / ۹۸)».

۱۹۶ / ۹۶ - لایخرج الانکدا

نکد، به معنی پژمرده، خشکیده، گیاه پژمرده و زرد، افسرده و رنگ پریده.

(در قرآن، آیه ۵۸، سوره اعراف - ۷ می فرماید:

«و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبت لایخرج الانکدا کذلک
نصرف الآیات لقوم یشکرون».

ترجمه آیه مبارکه به نقل از ترجمه قرآن، به قلم مهدی الهی قمشه‌ای آن که:

«سرزمین پاک نیکو گیاهش به اذن خدا نیکو برآید و زمین خشن ناپاک بیرون
نیآورد جز گیاه اندک و کم ثمر این گونه ما آیات قدرت را می‌گردانیم و بهر بیان
توضیح می‌دهیم برای گروهی که سپاسگزار خواهند بود.»

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه که در مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۶۴ -
۱۶۵ به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«... ثم البلد الطیب أخرج نباته باذن ربه من ذلك الفيض المدرار و الغيث
الهطال و أما الذي خبت ما أخرج الانكد الانكار و نبت الاستكبار ثم الاشجار
المباركة اخضرت و اورقت و ازهرت و تانقت باثمار العرفان. و أما الاشجار
الخبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار. و الصلاة و التكبير و البهاء علی
النقطة الوحداية الظاهرة بالصفة الرحمانية.»

دیان / ۹۷ - ۱۹۸

لقب میرزا اسدالله خویی است که از مؤمنین حضرت اعلیٰ جلّ ذکره بود و به
مناسبت اسم او که اسد بود حضرت اعلیٰ جلّ ذکره او را به واسطه تناسب عددی به
دیان ملقب فرمودند. میرزا یحیی ازل در بغداد جناب دیان را به قتل رسانید زیرا با او
مخالف بود. در کتاب مستقیظ و سایر کلماتش ازل حکم قتل دیان را صادر کرد و
بالاخره میرزا محمد مازندرانی نوکر ازل دیان را شهید نمود. یحیی ازل گفته بود،
مخاطباً للدیان: «سوف يظهر محمد من الغمام و يضربک بالسيف انشاء الله». و این
محمد همان نوکر مازندرانی یحیی ازل بود.

جمال قدم جلّ جلاله در الواح متعدده مانند کتاب بدیع و لوح علی محمد
سراج الذاکرین و لوح ابن الذئب و غیره‌ها شرح مظلومیّت و شهادت دیان را بیان

فرموده‌اند. الواح مبارکه هیاکل به افتخار همین دَیّان از قلم حضرت اعلیٰ جلّ ذکره نازل شده است.

(برای مطالعه مطالب مفصل در باره جناب میرزا اسدالله دَیّان خوبی به ذیل «حرف ثالث مؤمن به من یتظهره الله» در رَحِیقِ مَخْتوم (جلد اوّل) مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به **ظهورالحقّ**، ج ۳، ص ۵۵ - ۵۴.

در این مقام شمه‌ای از بیانات مبارکه جمال‌قدم را که در **اشرافات** (ص ۴۹ - ۴۷) به طبع رسیده است نقل می‌نماید:

«... این مظلوم دو سنه فرداً واحداً غیبت اختیار نمود و در بیابان‌ها و جبال‌ها سائر و در ایّام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی را غفلت اخذ نمود به شأنی که از ما عندالله گذشتند و بما عندهم تمسک جستند بالاخره نارظم مشتعل و به حضرت دَیّان وارد آوردند آن چه را که انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیاء محروم. در کتاب هیکل مخصوص حضرت دَیّان از سماء عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالیٰ ان یا اسم الدّیّان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتیناک عزّاً من عندالله اذ عین فؤادک لطیف یعرف قدره و یعزّ بهائه الی آخر بیانه عزّ بیانه.

و در رأس کتاب هیکل این کلمات عالیات مرقوم قوله تعالیٰ: ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالنور الصّمد اسم الله الدّیّان و در مقام دیگر می‌فرماید: ان یا مظهر الأحدیة الی آخر بیانه. و هم‌چنین در مقامی مخاطباً آیه می‌فرماید: ان یا حرف الثّالث المؤمن بمن یتظهره الله و معنی این اسم جزا دهنده یوم جزاست و او حرف سوّم بود که باقبال و ایمان و حضور فائز گشت. و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نبأ عظیم بوده و لکن احدی ملتفت نه.

و در مقامی می فرماید: هذا العلم عند الله لأعز من كل شيء. مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید به ظهور کنز مخزون که از نوزده سنه تجاوز نمی نماید و به عشرين نمی رسد. حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقدمیت آن بر سائر علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده.

باری، غرض مرضی است انسان را از عدل و انصاف محروم می نماید. حضرت دیان را به ظلمی شهید نمودند که سبب تبدیل فرح اکبر به حزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم اکسیر و جفر را گمان کرده اند، فباطل ما ظنوا و هم یظنون. مقصود از کتاب به مثابه آفتاب ظاهر و واضح و لائح طوبی للمتبصرین.

کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوا بر شهادتش دادند و شهیدش نمودند و هم چنین آقا ابوالقاسم و سائرین را. فی الحقیقه خطیئات آن نفوس از حد احصا خارج. این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد مقصود آن که بعضی آگاه شوند و به حق نطق نمایند. اسم دیان را ابوالشروور و جناب خلیل که در بیان می فرماید ان یا خلیلی فی الصحف ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصحف ان یا اسمی فی البیان او را ابوالدواهی نامیدند و بعد در صدد قطع سدره مبارکه افتادند، و لکن الله اطردهم بقدرته و سلطانه رغماً لأنفهم، انه هو الفضال الفیاض الحافظ الکریم...».

۱۹۸ / ۹۷ - میرزا غوغا

همان درویش غوغا است که مدعی من ینظهره اللّهی بود.

(حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهیته خود که در کتاب مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۸۶ به طبع رسیده چنین می فرمایند که میرزا غوغای درویش سرّاً مؤمن بود و

عمادالدوله از مریدان او بود. جناب اشراق خاوری در توضیح بیانات مبارکه چنین نوشته‌اند که میرزا غوغاء):

از درویش و صوفیه بود که باطناً به امر مبارک مؤمن بود و در کرمانشاه سکونت داشت و عمادالدوله حاکم کرمانشاه بی‌نهایت به او ارادت می‌ورزید. غوغا گاهی بعضی از اخبار را پنهانی به احبای الهی در بغداد خبر می‌داد و آنان را از دسائس علما و جهّال مستحضر می‌ساخت و از این راه خدمت می‌کرد.

۱۹۸/۹۷ - شیخ اسمعیل

یکی از بایبان که قبل از اظهار امر جمال قدم جلّ جلاله مدّعی من یظهره اللّهی شد.

۱۹۸/۹۷ - حاجی ملا هاشم

یکی از بایبان بوده که در بغداد قبل از اظهار امر جمال قدم جلّ ذکره مدّعی من یظهره اللّهی شد و به زودی شعله آتش خاموش گردید.

۱۹۹/۹۷ - یعزب

پنهان می‌ماند - مخفی می‌ماند

(در قرآن، آیه ۶۱، سوره یونس - ۱۰ است که می‌فرماید:

«و ما تكون فی شأن و ما تتلوا منه قرآن و لاتعملون من عمل الّا کنا علیکم شهوداً اذ تفیضون فیه و ما یعزب عن ربّک من مثقال ذرّة فی الارض و لافی السّماء و لاصغر من ذلک و لا اکبر الّا فی کتاب مبین.»

ترجمه کلام الهی به نقل از ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای آن که: ای رسول ما در هیچ حال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و به هیچ عملی تو و امت تو وارد نشوید جز

آن که ما همان لحظه شما را مشاهده می‌کنیم وقتی که نزاع می‌کنید و داخل در کار می‌شوید و پوشیده نمی‌شود از پروردگار تو هم وزن ذره‌ای در همه زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچک‌تر از ذره و بزرگ‌تر از آن هر چه هست در کتاب مبین و «لوح علم الهی» مسطور است).

در این مقام درج توضیحات جناب اشراق خاوری درباره بعضی از کلمات، عبارات و اصطلاحات مندرج در صد صفحه دوم کتاب بدیع (صفحات ۲۰۰ - ۱۰۱)، خط جناب زین‌المقرّبین مطابق با صفحات شماره ۹۷ - ۴۹ طبع آلمان) را به پایان می‌برد و امیدوار است که نشر بقیه این یادداشت‌ها در دفاتر بعدی سفینه عرفان امکان‌پذیر شود.